

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند زندگی انسان ها را طوری مجهز و مقدر فرموده که مجبورند ضمن کار و فعالیت خود را به سرمایه های مادی و معنوی مجهز کنند تا چنان باشند و چنان شوند که مطلوب خداست. همان طور که ما انسان ها دارای جسم و روح هستیم و از دو اصل تشکیل شده ایم کل عالم آفرینش هم به همین کیفیت ترکیبی از جسم و روح است. جسم و روح در یکدیگر ادغام می شوند و از ادغام و ترکیب آنها با یکدیگر حیات و حرکت پیدا می شود و از حیات و حرکت این همه قدرت و فعالیت و سازندگی و عاقبت زندگی بهشتی به وجود می آید. ماده اگر به حال خود واگذار شود و روی آن عملی انجام نگیرد تا ابد به صورت ذرات و موادی بسیار کوچک سیاه ساکن و میت می ماند. همان طور که ما انسان ها در دو حال موت و حیات قرار می گیریم، گاهی زنده ایم همه چیز هستیم و زندگی ما به برکت حیات، مفهوم و معنا پیدا می کند و ارزش انسانی الهی خود را به دست می آورد و در صورتی که روح حیات از ما گرفته شود مثل حالت خوابیدن یا مردن ارزش ما به کلی از بین می رود، کل موجودات هم که از ماده به وجود آمده اند همین طور در دو حالت موت و حیات قرار می گیرند. مثلاً حالت موت هوا وقتی است که نور و روشنایی ندارد و حیاتش وقتی است که مجهز به نور و روشنایی می شود. آب ها و خاک ها سنگ ها و کوه ها به همین کیفیت از روح استمساک برخوردارند. انسان ها به روح علم مجهزند و از آنها بالاتر مؤمنین به روح ایمان و با این روح، خدای خود را می شناسند و اطاعت می کنند. روح ایمان هم شدت و ضعف دارد گاهی ضعیف است که انسان فقط معتقد به خدا می شود و گاهی قوی است که عصمت و قدرت پیدا می کند. انسان در مسیر ترقی و تکامل ماده و مشتقات ماده را رها می کند و در عالم روح و روحانیت قرار می گیرد. مدتی در این عالم و در این میدان به جهاد و کوشش مشغول است تا روحانیت خود را مثل مادیت و جسمانیت به ثمر برساند.

همان طور که می دانیم روح به تنهایی چیزی نیست، وقتی با ماده ترکیب می شود یا از ماده منعکس می گردد آثار خود را ظاهر می کند. در فضای بین ماه و ستارگان نور خورشید منتشر است با این که تمام فضا از نور خورشید پر شده و جایی پیدا نمی شود که از شعاع خورشید خالی باشد. در فضا روشنایی دیده نمی شود و فضا روشن نیست ولیکن در جرم ماه و ستارگان روشنایی خورشید ظاهر

می‌گردد. با این که نور خورشید فضا را پر کرده و جرم ماه مثل نقطه‌ای در فضا قرار گرفته چرا نور خورشید فقط در چهره ماه قابل رؤیت است ولیکن فضای اطراف ماه و فضای ستارگان تاریک است دلیلش همین عدم انعکاس و ترکیب نور است. چون در فضا ماده‌ای وجود ندارد که نور خورشید را منعکس کند گرچه در تعریف نور گفته‌اند: نور چیزی است که خود را ظاهر می‌سازد و غیر خود را هم ظاهر می‌کند ولیکن به آنها می‌گوییم: نور به تنهایی نه خود را ظاهر می‌کند نه هم غیر خود را مگر در صورتی که در ماده منعکس شود در آن صورت هم خود را ظاهر می‌کند، هم غیر خود را و این یک قاعده کلی است که خداوند متعال هم در قرآن به آن اشاره فرمود است: و من کل شی جعلنا زوجین اثنين یعنی همه چیز را جفت در عالم خلقت آفریده‌ایم و پیدایش آثار و تأثیر از طریق تزویج اجزاء و اشخاص به یکدیگر است. کسی یا چیزی به حالت تنها منشاء ظهور آثار وجودی خود نمی‌شود مگر در صورتی که با غیر خود ترکیب شود مثلاً یک انسان دانشمند و هنرمندی را در حال تنهایی و در بیابان به نظر آورید او نمی‌تواند آثار علمی و هنری خود را ظاهر کند مگر در صورتی که با غیر خود و انسان‌هایی مثل و مانند خود رو به رو شود، در این صورت وجود انسان‌ها میدانی می‌شود برای ظهور آثار وجودی دانشمندان و هنرمندان. به همین کیفیت ذات مقدس خداوند متعال خدا هم در حال تک و تنهایی قابل شناسایی نیست نه او راه و میدانی دارد که آثار علم و قدرتش را ظاهر کند نه هم کسی یا چیزی هست که از آن آثار آگاهی پیدا کند لذا خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف. یعنی من گنجی بودم نهان و پنهان دوست داشتم که شناخته شوم بنابراین این خلایق را آفریدم تا در برابر خلایق شناخته شوم. پس خدا هم برای ظهور و بروز آثار وجودی خود غیر خود را مثل انسان‌های عارف عالم و لازم دارد. خداوند برای ظهور آثار روح مجرد که حیات و حرکت است و نور و روشنایی ماده را آفریده و برای ظهور آثار ذاتی و وجودی ماده که جسمانیت و جرمانیت است روح حیات و حرکت را آفریده، وقتی روح با ماده ترکیب شود از این ترکیب آثار هر دو ظاهر می‌گردد. اگر بدن انسان نباشد روح او قدرت پیدا نمی‌کند و اگر روح نباشد بدن حیات و حرکت پیدا نمی‌کند مانند دو زوج محتاج به یکدیگرند، آثار وجودی خود را ظاهر کنند بعضی دانشمندان خیال می‌کنند که خودیت انسان روح خالص منهای ماده است و باز مادیون خیال می‌کنند که خودیت و جسمیت انسان ماده منهای روح است. اگر این طور باشد انسان برای ظهور و پیدایش آثار ذاتی خود که حیات و حرکت یا علم و شعور است احتیاج به چیزی ندارد با این

که این طور نیست. انسان معجونی است که از ترکیب این دو با یکدیگر ظاهر می‌شوند. ماده آثار ذاتی خود را که قبول حرکت و حیات و رنگ و روشنایی و پیدایش علم و دانش است به روح و روحانیت تحویل می‌دهد و روح هم آثار ذاتی خود را که ایجاد حرکت و رنگ و روشنایی و آمادگی برای علم و شعور است به بدن می‌دهد. خداوند برای آشنا نمودن انسان به این خاصیت های ذاتی و ترکیبی خواب و مرگ را در زندگی به وجود آورده است.

انسان ها در عالم خواب خودیت خود را و جنسیت انسانی خود را رها می‌کنند، وقتی می‌خواهند رابطه روح از بدن و رابطه بدن از روح آن‌ها قطع می‌شود. در این صورت نه از روحانیت انسان اثری ظاهر می‌گردد و نه هم از جسمانیت او ولی بعد از بیداری انسان به پا می‌خیزد خود را و محیط زندگی خود را می‌شناسد. پس به طور کلی کلیه آثاری که در عالم به وجود آمده از طریق ترکیب و تزویج و تبادل آثار بین مؤثرات است.

میدان سوم فعالیت و حرکت انسان ها جامعه انسانی است. خداوند تبارک و تعالی برای پیدایش آثار وجودی انسان ها و یا آثار مزاجی و مادی آنها میدان های مختلفی آفریده که در هر میدانی اثری از آثار وجودی انسان ها ظاهر می‌گردد. میدان ظهور آثار تولید مثل انسان ها ازدواج زن و مرد با یکدیگر است، زن به تنهایی تولید مثل ندارد و هم چنین مردان. برای تولید مثل زن و مرد در ارتباط و ازدواج با یکدیگر میدان پیدایش فرزندانند. خداوند شجره بشریت را به وسیله ازدواج می‌رویاند و به ثمر می‌رساند و این شجره همین طور می‌روید و می‌روید تا روزی که آخرین ثمره وجود خود که تمدن الهی انسانی یا مدینه فاضله است را ظاهر کند. اگر ازدواج نبود حرکت تکاملی انسان ها در قرون اول زندگی متوقف می‌شد و انسان ها مثل شجره‌ای بودند که از زمین کنده شود یا شاخ و برگ آن قطع گردد. همان طور که انسان ها در مسیر زندگی با تولید مثل رشد کمی پیدا می‌کنند یعنی تولید افراد زیادتر می‌شود و هم چنین زیادتر و زیادتر تا به آخرین شماره مقدر رسیده و از مسیر همین تولید مثل رشد کیفی هم پیدا می‌کنند، رشد کیفی انسان ها هم از مسیر تفکر و تعقل و تعلیمات در ارتباط با یکدیگر و در ارتباط با طبیعت و از مسیر پیدایش حادثه‌ها و جنگ و نزاع ها پیدا می‌شود.

همه جا انسان های قرن دوم تاریخ از نظر علم و دانش و فکر و تجربه از قرن اول پیشرفته ترند زیرا انسان های قرن دوم تمامی علوم و آثار و صنایع و تفکرات قرن اول را از آنها فرا گرفته‌اند و در زمان خودشان هم از مسیر همین تفکرات در برخورد با حوادث قدری جلوتر رفته و بر آن چه از قرن اول

تحویل گرفته‌اند چیزی اضافه نموده و باز آن چه موجودی داشته‌اند تحویل قرن سوم داده‌اند و از دنیا رفته‌اند. گرچه انسان‌ها بعد از مردن از صحنه زندگی خارج می‌شوند و اسم و رسمی از آنها در زمان باقی نمی‌ماند و همان طور که از خاک برآمده‌اند تبدیل به خاک می‌شوند ولیکن آثار علمی و عملی آنها، اسم و رسم آنها و خوبی‌ها و بدی‌های آنها در افکار مردم زمان موجود است. در واقع شخص آنها از دار دنیا رفته و ظاهراً نابود شده است ولیکن شخصیت آنها که همان آثار علمی و عملی آنها باشد در افکار مردم زمان ثابت و موجود است. گرچه در برابر چشم مردم ظهور ندارند ولیکن در افکار مردم حاضر و ناظرند. لذا گفته‌اند: میت مطلق کسانی هستند که از دنیا می‌روند و آثاری از آنها باقی نمی‌ماند. نظر به همین فقدان آثار همان طور که از میدان زندگی دنیایی خارج شده و به عالم خاک رفته‌اند از میدان فکر انسان‌ها هم خارج شده محو و نابود می‌شوند ولیکن حقیقتاً نمی‌شود گفت که انسان‌های گذشته زمان آن چنان محو و نابود شده‌اند که اسم و نام آنها از صفحه روزگار یعنی افکار مردم نابود شده باشد، تا جایی که بچه‌های سقط شده هم در قرون گذشته در صفحه تاریخ مضبوط و محفوظند زیرا پدر و مادر آنها وقتی زنده می‌شوند طالب بچه‌های سقط شده خود هم هستند و از خدا تقاضا می‌کنند این بچه‌ها را زنده کند و به ثمر برساند. در نتیجه می‌توانیم بگوییم قرن دوم موجودیت کامل علمی و عملی و آثاری و شخصیتی قرن اول است و باز این قرن بر این موجودیت چیزی اضافه می‌کند و این جنگ آثار را تحویل قرن بعد از خود می‌دهد. لذا مشاهده می‌کنیم هرگز سنتی یا اثری یا صنعتی و یا فکر و ذکری و علمی در تاریخ گم نشده است بلکه تمامی آثار گذشته تاریخ به جنسیت خود باقی است گرچه تغییر شکل داده است مثل صنعت خانه سازی.

از ابتدای تاریخ انسان‌های صدر اول برای این که پناه گاهی بسازند چاله‌ای در زمین می‌کنند یا غاری می‌ساختند یا بدنه کوه را می‌تراشیدند و در آن جا زندگی می‌کردند شاید از دوران غارنشینی انسان‌ها و تراش بدنه کوه‌ها برای خانه و زندگی چند هزار سال فاصله شده باشد ولیکن همان سنت خانه‌سازی به شکل بهتر و عالی‌تر رشد نموده و تبدیل به این خانه‌ها و آسمان‌خراش‌ها شده است یا مثلاً صنعت لباس دوزی و آشپزی یا پیدایش و ایجاد شعله و آتش برای کسب روشنایی در طول تاریخ به حال خود محفوظ است و این همه زندگی در مسیر تکامل یافته تا آن روشنایی که به وسیله آتش روشن کردن ایجاد می‌کرده‌اند، امروز تبدیل به این روشنایی جهانی یعنی صنعت برق شده است. به همین کیفیت آثار علمی و عملی انسان‌های گذشته تاریخ در وجود انسان‌های گذشته زمان صد در

صد محفوظ بوده و رشد بیشتری یافته است تا روزی که به آخرین تحول و تکامل خود نایل شود. از مسائلی که از مسیر تولید نسل، تحول و تکامل پیدا می‌کند رشد اجتماعی و حکومتی انسان‌های زمان و تاریخ است. انسان‌های قرون اول شاید مثل وحشیان بیابان تک‌تک زندگی می‌کردند و اگر یکدیگر را می‌دیدند به قتل و غارت یکدیگر مشغول می‌شدند. این کلمات جن و پری و یا دیوان که در افکار مردم قرار گرفته و همه جا مظاهر ترس و وحشت در مردم زمان بوده است و انسان‌ها در هر زمانی می‌ترسند که مبادا گرفتار جنیان یا دیوان شوند همان انسان‌های وحشی زمان بوده‌اند که در اثر فقدان تمدن و عقل و دانش به وحشیت زندگی می‌کرده‌اند و مظهر آزار و اذیت بوده‌اند. در قرون اول تاریخ انسان‌های زمان از نظر تمدن و اجتماعی بودن بسیار ضعیف و شاید در حد صفر بوده‌اند. پیغمبران زمان هر کدام شاگردان مخصوصی داشته‌اند که با محبت و مهربانی با یکدیگر زندگی می‌کرده‌اند و هم چنین ظالمان و ستم‌گران قرون اول از مسیر سلطه و اعمال زور و قدرت عده‌ای در اختیار خود داشته‌اند و به کمک همان عده قلیل خود را بر اکثریت ضعیف مسلط نموده‌اند و اکثریت ضعیف از ترس همان قلدوران زمان در بیابان‌ها جنگل‌ها و صحراها زندگی می‌کرده‌اند. زندگی آنها و رزق و روزی آنها از علف‌های صحرا و میوه‌های جنگل و کشتن حیوانات یا انسان‌های دیگر اداره می‌شده است تا زمانی که در اثر تعلیمات پیغمبران یا اعمال قدرت و حاکمیت حاکمان کم‌کم از گوشه و کنار بیابان و صحرا و جنگل‌ها جمع‌آوری شده و از وحشیت و بیابان‌گردی به تمدن رسیده‌اند. لذا دو قدرت مشهور در تاریخ یکی سلیمان پیغمبر و یکی هم پادشاه ایرانی به نام طهماسب دیوبند شهرت یافته‌اند که انسان‌های وحشی بیابانی را از بیابان‌ها جمع‌آوری نموده و آنها را به ده نشینی و شهر نشینی عادت داده‌اند. کلمه دیوبند که طهماسب با آن شناخته شده بود به معنی این است که انسان‌های وحشی بیابانی و جنگلی را به بند می‌کشید و آنها را به زندگی اجتماعی و کار و کاسبی عادت می‌داد و نیز سلیمان پیغمبر از قدرت فوق‌العاده‌ای که خدا به او داده بود استفاده کرد و تمامی دیوان و جنیان که همان انسان‌های وحشی بیابانی بودند را از گوشه و کنار بیابان‌ها و جنگل‌ها جمع‌آوری نموده و آنها را کار می‌زد. غذا، لباس و مسکن در اختیارشان قرار می‌داد. به همین مناسبت دیگ‌های غذایی سلیمان بن داود در دنیا مشهور است که خدا می‌فرماید:

و قدور راسیات یعنی دیگ‌های ثابت و پا برجا که قابل حمل و نقل نبود، گاو و گوسفند یا ماهی‌های دریا و حیوانات صحرا را می‌گرفتند و در آن دیگ‌ها می‌پختند و آن انسان‌های وحشی را غذا می‌دادند

خداوند در تعریف سلیمان می‌فرماید: و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس یعنی جن و انس از لشکرهای سلیمان همه در مقابلش جمع شده بودند و در آیه دیگر می‌فرماید: يعملون له ما یشاء من محاریب و تمایل و جغان کالجواب یعنی سلیمان آن جنیان را که همان انسان‌های وحشی بودند جمع آوری کرده بود و آنها را کار می‌زد و با آهنگری و مسگری وادارشان می‌کرد که دیگ‌ها و ظروفی بسازند که از نظر وسعت گویی بیابان بود. خداوند معادن مس و آهن را به صورت ذوب شده در اختیار سلیمان گذاشته بود و آن جنیان از آن مس‌ها و آهن‌های ذوب شده مجسمه‌های بزرگی می‌ساختند تا جایی که معروف است که سلیمان شهری ساخته بود که هیکل نامیده می‌شود و دیواری مسین شهر را محصور کرده بود و آن دیوار چنان جاذبه‌ای داشت که وقتی پرنده‌ای از بالای آن می‌گذشت جذب می‌شد و روی زمین می‌افتاد و هم چنین مجسمه‌هایی از شیر و حیوانات دیگر می‌ساختند، به طوری که گفته‌اند: جلو تخت سلیمان دو مجسمه شیر بود که وقتی سلیمان روی تخت می‌نشست آن دو مجسمه سر به هم می‌گذاشتند و سر و گردنشان به یکدیگر متصل می‌شد و اگر کسی می‌خواست وارد بارگاه شود همان دو مجسمه شیر مانع ورود تازه وارد می‌شدند. وقتی سلیمان از تخت پیاده می‌شد که از دفترش خارج شود آن دو مجسمه کنار می‌رفتند و راه می‌دادند همین‌طور زمانی که وارد می‌شد ولیکن دیگران جرأت نمی‌کردند از آن دو مجسمه رد شوند و خود را به سلیمان برسانند زیرا آن دو مجسمه به کسی جز سلیمان راه نمی‌دادند و شاید این راه دادن یا ندادن مربوط به تکمه یا فلزی بوده که سلیمان وقتی پای خود را روی آن می‌گذاشته مجسمه‌ها عقب می‌رفته‌اند و وقتی پایش را برمی‌داشته سر به هم می‌گذاشته‌اند یا شاید هم از معجزات سلیمان بوده زیرا بیشتر کارهای مملکتی او به قدرت اعجازی غیر طبیعی اداره می‌شد. حیوانات درنده و وحشیان و پرنده‌گان همه در اختیار سلیمان بودند، سلیمان آنها را مسخر خود نموده و به آنها فرمان می‌داد و آنها هم اطاعت می‌کردند. از این جا می‌فهمیم که زندگی اجتماعی انسان‌ها و تمدن آنها که کنار یکدیگر جمع می‌شوند شهری یا مملکتی می‌سازند از وحشی‌گری شروع شده و رنگ و رونق یافته تا به تمدن امروزی رسیده و به آخرین تمدن که همان مدینه فاضله یا شهر بهشت است خواهد رسید. یکی از مسائلی که آن هم از صفر شروع شده و رشد پیدا کرده تا به ثمر رسیده پیدایش حکومت‌های دینی انسانی بوده است.

خداوند از ابتدای تاریخ دو نوع حکومت در دنیا به وجود آورده، حکومت اولی حکومت‌های دینی و مذهبی از مسیر تعلیم و تربیت و حکومت‌های دوم از مسیر سلطه و اعمال زور و قدرت. پیغمبران

سعی داشتند از خط تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش در ارتباط با خدا و زندگی آخرت، انسان‌ها را به وظایف خودشان آگاه کنند. از همان ابتدای تاریخ به انسان‌ها آموختند که بایستی در اطاعت خدا باشند و قانون خدا این است که تا بتوانند به یکدیگر خدمت کنند و به کسی خیانت ننمایند. انسان‌هایی که از تعلیمات انبیاء بهره‌مند شده بودند در اداره و ادامه زندگی خود کار بودند، احتیاج به حاکمیت حاکمی یا امر و نهی که از مسیر اعمال قدرت باشد نداشتند زیرا دین و عقیده و یا عملیات مذهبی بر آنها حاکمیت داشت. هر کس از آنها در هر جا بود از مسیر خدمت به مردم یا تعلیم و تربیت آنها محبوبت پیدا می‌کرد و مردم را به وظایف خود آشنا می‌نمود ولیکن اکثریت انسان‌ها که جاهل و وحشی بودند فاقد تعلیمات و تربیت بودند. اگر به خود واگذار می‌شدند قدرتی نبود که آنها در زندگی مهار کند و در این صورت برای بندگان خدا مصیبت بزرگی بودند. ضعفا را می‌کشتند و ثروتشان را غارت می‌کردند. خداوند برای مهار کردن یک چنین انسان‌های وحشی و فاقد تمدن فردی از انسان‌ها را مجهز به مال و ثروت می‌کرد تا بتواند از طریق سلطه و اعمال زور و قدرت آن انسان‌های وحشی را مهار کند و مانع تعدی و تجاوز آنها گردد و پس از همان ابتدای تاریخ خداوند این دو نوع حکومت را به وجود آورده تا مانع هرج و مرج و ناامنی جامعه بشریت شوند. حکومت‌های زوری و قلدری در تاریخ ابتداء از مسیر ثروت و وحشت و کشتن انسان‌های مانع و مزاحم و به دست گرفتن زندگی و ثروت آنها که رزق و روزی مردم را به تصرف خود درآورده و مردم را محتاج به خود نموده و از این راه توانسته است شهر امن و امان یا کشور امن و امانی به وجود آورد. اگر یک چنین حکومت‌های مستبد و قلدر نبودند، انسان‌های وحشی که اکثریت جامعه بودند زندگی را به هرج و مرج و فساد می‌کشاندند. خداوند در قرآن می‌فرماید: و رفع بعضهم فوق بعض لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً یعنی ما به بعضی انسان‌ها برتری مالی دادیم تا دیگران را مسخر خود سازند و به اختیار خود درآورند. این دو جریان یعنی حکومت‌های دینی و تربیتی و حکومت‌های زور و سلطه بشریت را در مسیر زندگی اداره نموده و به حیات آنها ادامه داده است تا زمانی که اکثریت جامعه از مسیر دانایی و آگاهی و تعلیم و تربیت به تمدن انسانی و ایمانی نایل گردند و این دو جریان هم مثل علم و صنعت‌های دیگر حرکت تصاعدی و تکاملی داشته است.

مشاهده می‌کنیم در طول تاریخ پادشاهان گذشته خیلی زیاد زورگو و قلدر بودند و خود را بر اکثریت ضعیف مسلط می‌نمودند و با کشتن و بستن و حبس کردن آنها را اداره می‌کردند ولی در آینده زور و

قدری پادشاهان کمتر شده دانایی و آگاهی مردم بیشتر و زیادتر گردیده و از طریق آگاهی، آزادی بیشتری پیدا کرده‌اند. پادشاهان زمان هم خود و مردم را بیشتر در نظام و امنیت قرار داده‌اند تا زمانی که استبداد و خودکامگی پادشاهان از بین رفته و تنزل پیدا کرده و پیدایش حکومت‌هایی از طریق خواست و خواهش مردم به وجود آمده است. کسانی به پادشاهی می‌رسند که مردم آنها را بخواهند و انتخاب کنند و اکثریت رأی داشته باشند. هرکس محبوبیت بیشتری داشته باشد بهتر و زیادتر به مردم خدمت کند مردم او را انتخاب می‌کنند و این انتخابات هم از مسیر آگاهی و آزادی مردم ادامه دارد. همه جا بر محبوبیت پیشوایان علم و مذهب اضافه می‌شود و پیشوایان زور و قلدری مبعوض مردم واقع می‌شوند.

بازارشان کساد و کسادتر می‌شود تا زمانی که از طریق آزادی و آگاهی اکثریت انسان‌های کره زمین موجبات ظهور حکومت الهی به وسیله امام زمان دایر گردد. عدل و داد سراسر عالم را بگیرد و جهل و نادانی از جامعه بشریت برداشته شود و آزادی مطلق از طریق آگاهی مطلق به وجود آید. انسان‌ها در خدمت به یکدیگر باشند ظلم و خیانت به کلی مرتفع گردد. در چنین روزگاری آن زندگی ایده‌آل به نام بهشت که خداوند به بشریت وعده داده است در اختیار مردم قرار می‌گیرد. پس انسان‌ها اگرچه در شهر و دیار خود زندگی می‌کنند و شبیه یکدیگر از مسیر توالد و تناسل کثرت شدت پیدا می‌کنند و ظاهراً در یک جا در کره زمین ساکن هستند و به جایی نمی‌روند ولیکن در داخل زندگی خود یک حرکت تکاملی تصاعدی دارند. به جهاد و هجرت مشغولند و با جهاد کردن و کوشش نمودن به منابع بهتر و بیشتر طبیعی انسانی نایل می‌شوند. خداوند در طبیعت و در وجود انسان‌ها منابع و منافع بزرگی برای بشریت تهیه دیده و انسان‌ها در زندگی خود اجبار دارند که با رها کردن وضعیت موجود و رسیدن به منابع بهتر و غنی‌تر زندگی بهتر و عالی‌تری برای خود بسازند تا روزی که رقم رنج و زحمت و مشقت آنها به صفر و زیر صفر تنزل پیدا کند و رقم نعمت و موفقیت آنها بی‌نهایت گسترش یابد و انسان طبق نقشه الهی بر همه کاینات حاکم و مسلط گردد و چنان شود که خدا برایش در نظر گرفته است یعنی رسیدن به مقام خلافت الهی و اداره زندگی عالم و آدم مثل خداوند متعال. منابع ثروت و قدرت در وجود انسان و یا در طبیعت ارقامی است بی‌نهایت با ارزش. ثروت‌مندان از طریق رسیدن به منابع ثروت در طبیعت و گنج‌هایی که در کره زمین نهفته شده به ارقام بزرگی از نعمت و ثروت نایل می‌شوند و خود را به ذخایر ارزشمندی می‌رسانند. مشاهده می‌کنید که زندگی

انسان های عصر اول یا عصر حجر به تفسیر دانشمندان در حد صفر بوده و مثل حیوانات وحشی یا درندگان زندگی می کرده اند. تمام ثروتشان لقمه علف یا مقدار میوه ای بوده است که از بیابان و یا جنگل ها برای خود استفاده نموده اند. نه لباس درستی داشته اند که تن آنها را بپوشاند و نه هم خانه مسکونی که سایبانی برایشان باشد. خداوند از مسیر همین محرومیت ها و خشونت ها و حمله درندگان و اذیت طوفان و باران انسان ها را به کار و فعالیت وادار نموده است. جهاد و هجرت آنها از همین وضعیت که در حد صفر یا زیر صفر بوده اند شروع شده است. ابتدا اجبار پیدا کرده اند از مسیر قتل حیوانات و استفاده از پوست و پشم آنها یا گوشت تن آنها برای خود غذا و لباسی تهیه کنند، خود را از برهنگی و گرسنگی و غذاهای خشک و خشن به شهر غذا و لباس رسانیده اند. از این رها کردن زندگی تعبیر به هجرت می شود و از این حرکت تکاملی که خود را به غذا و لباس و مسکن رسانیده اند، تعبیر به جهاد می شود و با این حرکت که زندگی تک فردی را رها کرده و صحرا گردی و بیابان گری را پشت سر گذاشته اند و به یک زندگی اجتماعی و به تمدن رسیده اند نوعی جهاد و هجرت بوده است.

به همین کیفیت برای پیدایش نظام اجتماعی که تمامی انسان ها در خط خدمت به یکدیگر می باشند نه در خط خیانت، اجبار پیدا کرده اند برای خود یک حکومت دینی یا اجتماعی به وجود آورند تا چنان که گفته شد یک نفر بر افراد تسلط پیدا کند و هر کسی را به وظایف زندگی خود آشنا کند. پیغمبران هم در مسیر همین تحولات فکری و اجتماعی با استفاده از وحی و رابطه با خدا هر روز صفحه ای از کتاب طبیعت را که چطور با همکاری از منابع آن استفاده کنند و صفحه ای از کتاب علمی و فکری وجودی انسان ها را تا رفتارشان با یکدیگر چگونه و چطور باشد در خط تعاون به یکدیگر باشند نه در خط جنگ و نزاع، بر بشریت گشوده اند تا بر معلوماتشان اضافه گردد، در واقع عوامل شکوفایی فکری انسان ها بوده اند. همین طور در آینده ها از مسیر رشد کمی و کیفی هر روز موفق به کشف بزرگی از منابع طبیعت شده اند و از منابع صحرا و دریا استفاده نموده و برای خود مرکب صحرائی و دریایی ساخته اند. جنگل ها را به باغ و بوستان تبدیل کرده اند، میوه های خشک و زمخت و خشن را تبدیل به میوه های لطیف و شیرین و درخت های بارور و تنومند نموده و بیابان های خشک و بی آب و علف را تبدیل به زمین های کشاورزی نموده اند و با تسخیر و تصرف حیوانات بیابان و با استفاده از دام داری و گوسفندداری و استفاده از اسب و شتر و امثال آنها هر روز خود را به تجربه بهتر و تازه تر و علم نافع تر و همکاری های بهتر و بیشتری رسانیده اند و در انتها دل طبیعت را شکافته و موفق به

کشف های بزرگی شده‌اند.

مرکب های سواری اسب و الاغ آنها تبدیل به ماشین و هواپیما و صنایع دیگر چراغ های روشن آنها از مسیر نفت و هیزم تبدیل به نیروی برق و همین طور ادامه داده‌اند تا از مسیر این کشفیات و همکاری با یکدیگر زندگی های ناقص و بد را کنار گذاشته و برای خود زندگی های بهتر و عالی تری ساخته‌اند. با استفاده از علم و دانش انسان ها و مغزهای متفکر و به کمک تعلیمات انبیاء و شخصیت های بزرگ آسمانی موفق به کشف منابع بزرگ طبیعت شده و این همه از گیاهان و داروها و حیوانات و حشرات استفاده نموده‌اند. تمامی این موفقیت ها از مسیر جهاد و هجرت پیدا می‌شود. جهاد یعنی کوشش برای کشف منابع بهتر و قوی تر، هجرت هم یعنی رها کردن زندگی های بد و ناقص یا فرهنگ های غلط توأم با خرافات. این جهاد و هجرت ادامه دارد تا انسان ها عاقبت در سایه حکومت خدا و اولیاء خدا قرار می‌گیرند و موفق به کشف آخرین ثروت ها و قدرت ها می‌شوند و با کشف آن قدرت ها خداگونه می‌دانند و خداگونه می‌توانند و مجهز به اسماء اعظم الهی می‌شوند. جهاد و هجرت که همین حرکات تکاملی در وجود انسان و طبیعت است مضمون بعضی از آیات قرآن است که خداوند می‌فرماید: سزیه‌م ایا تنافی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یعلموا ان الله علی کل شیء شهید. یعنی ما به زودی آیات عظمت و قدرت خود را در آفاق عالم خلقت در شرق و غرب عالم و همین طور در نفوس انسان ها به انسان ها نشان خواهیم داد تا در انتها به رمز حقانیت خدا و علم و قدرت او آگاه شوند و بتوانند در شعاع علم و قدرت خدا قرار گیرند و برای خود زندگی بهشتی دایر کنند. مگر مردم نمی‌دانند که خدا همه جا و با همه کس حاضر و ناظر است و هرگز حالت غفلت و فراموشی برای خدا حاصل نمی‌شود که کسی یا چیزی را رها کند و زندگی مردم را ضایع کند. گفتیم که وجود انسان از سه اصل نامتناهی ترکیب و تشکیل شده و انسان ها در مسیر ترقی و تکامل و با جهاد و هجرت باید خود را به این اصول سه گانه برسانند.

در این جا توضیحات دیگری درباره این سه اصل می‌دهیم. این اصول سه گانه در داخل وجود یکدیگرند به این کیفیت نیست که یکی از آنها رو به روی مردم و سر راه آنها باشد و اصل دوم پشت سر اصل اول، به کیفیتی که اصل اول حجابی یا سدی برای اصل دوم باشد مثل دیوار یا سدی که سر راه گنجی قرار گرفته باشد بلکه این اصول در داخل وجود یکدیگرند بدون این که مزاحم و مانع یکدیگر باشند یا مثلاً جای یکدیگر را تنگ کنند و برخورد به یکدیگر داشته باشند. این اصول در

ارتباط با یکدیگر مثل روح در ارتباط با بدن هستند. در هر جای بدن در داخل و خارج آن، روح هست و در هر جای روح هم بدن هست. نمی‌توانیم در وجود جسمانی انسان یا حیوان رگی یا عصبی یا سلولی پیدا کنیم که روح نداشته باشد و یا نمی‌توانیم در جایی از بدن روح را ببینیم که تنها باشد و اتصال به مواد نداشته باشد اگر ما قطره‌آبی بیاشامیم مولکول‌های آب هر کدام جای مخصوصی در بدن انسان دارند، پهلوی مواد و ذرات گوشت و استخوان قرار می‌گیرند ولیکن روح در بدن چنین نیست که کنار هر سلولی از سلول‌های حیاتی باشد و کنار روح یا متصل به آن اعصاب یا رگ‌ها قرار گیرند. ادغام روح در بدن و ادغام بدن در روح خیلی قوی‌تر و شدیدتر از اتصال نیروی برق به سیم‌های هادی برق است. نیروی برق که در سیم‌ها جریان پیدا می‌کند نمی‌توانیم جایی در سیم‌ها پیدا کنیم که نیروی برق نباشد و یا برقی در داخل سیم‌ها که سیم در آن جا نباشد در هر جا براده‌های مسی که سیم مسی تشکیل داده‌اند هستند نیروی برق هم همان جا هست. جریان روح در بدن انسان و حیوان از این هم شدیدتر است روح و بدن مثل آب و صفای آب هستند یعنی دو جنس متباین هستند. آب‌ها را می‌بینید که صفای مخصوص دارند آن چنان که باطنشان از ظاهرشان و ظاهرشان از باطنشان دیده می‌شود.

روح خیلی لطیف است قابل لمس و احساس نیست ما نمی‌توانیم دستمان را به روحمان متصل کنیم همان طور که دستمان را به بدنمان متصل می‌کنیم یا زمانی که دستمان را به آب می‌زنیم دست ما به آب متصل می‌شود ولی به صفا و روشنایی آب متصل نمی‌شود روح وارد بدن می‌شود بدون این که جایی برای خود باز کند و همین‌طور بدن روح را به داخل وجود خود راه می‌دهد بدون این که جایی برای روح باز کند. اگر یک دانه عدس را وارد بدن کنیم بدن ما برای آن حبه عدس جا باز می‌کند و آن را در جای مخصوصی قرار می‌دهد ولیکن اگر میلیون‌ها میلیون ولت نیروی روح وارد بدن کنیم بدن جایی به روح نمی‌دهد. ورود روح به بدن مثل آمپول نیست که جایی از بدن را سوراخ می‌کند و خود را در داخل رگ و خون جا می‌دهد. با ورود روح در بدن گشادگی پیدا نمی‌شود تا با خروج آن در بدن انقباض و تنگی ظاهر گردد و اما اصل سوم که محیط به ظاهر و باطن روح و بدن و همه کاینات است، بدون این که جایی برای خود باز کند یا جای روح و بدن را تنگ و گشاد نماید و مزاحمتی بین فرد و این دو اصل ایجاد کند، ذات مقدس خداوند است. در نهایت و شدت لطافت، خداوند در ذات خود یک حقیقت مجرد لطیف و نامتناهی است که ظاهر و باطن عالم را فرا گرفته به

هر موجودی نزدیک ترین وجودات و از هر موجودی دورترین موجودات. مولا امیرالمؤمنین (ع) در وصف قرب و بعد ذات مقدس خدا به خلائق می گوید: قرب فی الدنو فلا شی ادنی منه و سبق فی العلو فلا شی اعلی منه فلا قربه سا واه من شی و لا علوه با عده عن شی. یعنی خدا آن چنان به موجودات و مخلوقات و ذرات و انوار نزدیک است که چیزی نزدیک تر از خدا به کسی یا چیز دیگر نیست. آن چنان به انسان نزدیک است که بین انسان و اراده و عقل و شعور او فاصله می شود و می گویم آیا نیروی برق در حال جریان به سیم ها نزدیک تر است یا به خدا. جواب این است که خدا به نیروی برق و سیم ها از خود سیم ها و نیروی برق نزدیک تر است. اگر کسی از خدا تقاضا کند که در حالی که برق در سیم ها جریان دارد رابطه برق را از سیم قطع کند به طوری که برق در سیم باشد مثل این که نباشد و سیم، برق داشته باشد مثل این که نداشته باشد به طوری که اگر به چراغی وصل باشد نتواند چراغ را روشن کند. خداوند بدون این که در ذات و وجود خود حرکتی ایجاد کند رابطه برق را در حال جریان از سیم قطع می کند به طوری که اگر انسان آن سیم را به دست بگیرد برق او را نگیرد و اذیت نکند. معنای این که خدا در قرآن می گوید: من از رگ گردن به شما نزدیک ترم یا می گوید من بین شما و اراده شما فاصله می اندازم. همین شدت قرب خداوند متعال است پس او به هر چیزی چنان نزدیک است که چیزی به آن نزدیک تر نیست و از هر کسی و چیزی آن چنان دور است که کسی از آن چیز و کس دورتر نیست. نه قرب خدا به اشیاء باعث تساوی و برابری آن با شیئی شده و نه بعد خدا از اشیاء باعث دوری خدا از اشیاء شده است. یک چنین ارتباطی بین خدا و خلق قابل درک نیست. روح در تمام جاهای بدن هست و به بدن تعلق می گیرد و اثر خود را که حیات است ظاهر می کند ولی ذات مقدس خدا با این که در ظاهر و باطن هر کسی و چیزی هست به کسی یا چیزی تعلق نمی گیرد و اثر ذاتی خود را در چیزی ظاهر نمی کند. به طور کلی آفرینش و انسان و هر چیزی در ذات خود ترکیبی از این سه اصل متباین می باشند هر کدام در جای دیگری هست بدون این که ضمیمه یکدیگر شوند. انسان در این میان مأموریت دارد با جهاد و هجرت، خود را به اصل سوم که ذات خداست برساند و از علم و قدرتش استفاده کند.

کیفیت حرکت تکاملی انسان :

انسان ها در زندگی شاگردان مکتب خدا هستند. تنها مخلوقی که می تواند و لیاقت دارد شاگرد خدا باشد از خدا بیاموزد و یاد بگیرد و خدا به او بیاموزد همین انسان است. غیر از انسان سایر مخلوقات

از جمادات و نباتات و حیوانات خواه در ظاهر عالم یا باطن عالم تمامی این‌ها اشیاء هستند یعنی تجهیزات زندگی انسان هستند. خداوند غیر از انسان آن‌چه در عالم آفریده از نظر احتیاج انسان آفریده انسان برای زندگی، زمین لازم دارد، ماه و خورشید و ستارگان را لازم دارد، نور و ظلمت لازم دارد طبیعت و تمامی تجهیزات طبیعت را لازم دارد. خداوند می‌داند که انسان برای ادامه زندگی و حیات برای رسیدن به معلومات چه وسایلی لازم دارد. لذا تمام آن‌چه لازم دارد برایش آفریده است. عالم خلقت مثل خانه و تجهیزات خانه است و انسان هم به جای صاحب خانه.

همان‌طور که ما انسان‌ها وقتی دختر یا پسرمان را عروس و داماد می‌کنیم وسایل و تجهیزات برای زندگی آنها فراهم می‌کنیم خدا هم که ما را به صحنه زندگی وارد کرده تمامی تجهیزاتی را که تا ابد در زندگی لازم داریم برای ما فراهم کرده است. اگر از آن‌چه خدا در عالم آفریده چیزی کمتر می‌آفرید زندگی ما ناقص می‌شد و اگر از آن‌چه آفریده زیادتر می‌آفرید برای زندگی لازم نبود لذا اگر انسان قدرت پیدا کند و در تمام عالم گردش کند و هر چیزی را از نزدیک ببیند و از خدا بپرسد که فضا را به چه منظور آفریدی و یا ستارگان و ماه و خورشید و آن‌چه در دل زمین است، خدا جواب می‌دهد و ثابت می‌کند که همه این‌ها را برای انسان خلق کرده است لذا خداوند در آیه‌ای می‌فرماید: واتیکم من کل ما سألتموه یعنی آن‌چه در خواش و تقاضای شما بوده تا ابد برایتان آفریده‌ام تا شما هرگز و در هیچ زمانی برای چیزی که لازم دارید، معطل نشوید. تنها وسیله‌ای که انسان را به این ثروت‌های نامتناهی داخلی و خارجی عالم می‌رساند و او را آماده می‌کند تا از هر کسی و چیزی استفاده کند علم و معرفت است. انسان از آن چیزی می‌تواند استفاده کند که آن را بداند. عالم خلقت سراسر گنج و ثروت است و این گنج و ثروت‌ها از مسیر علم و دانش در اختیار انسان قرار می‌گیرد. انسان به میزان دانایی، توانایی پیدا می‌کند و به میزان توانایی از آن‌چه خدا آفریده استفاده می‌کند. اگر دانایی کم و ضعیف باشد توانایی هم ضعیف است و اگر توانایی ضعیف باشد ثروت و نعمتی که انسان بتواند از آن استفاده کند کم و محدود است لذا روز قیامت که روزگار دولت خداوند متعال است، روزگاری است که سفره خدا جلو انسان پهن می‌شود و انسان‌ها سر سفره خدا قرار می‌گیرند و استفاده می‌کنند. به انسان خطاب می‌کنند یعنی به او میدان می‌دهند تا آن‌چه می‌داند به تصرف خود درآورد و از آن‌چه می‌داند استفاده کند. اگر انسان بداند که محل زندگی و خانه مسکونی یا باغ گردش و محل تفریح او باید یک میلیون هکتار باشد. همان قدر زندگی او وسعت پیدا

می‌کند. ثروت آخرت انسان برابر علم و دانش اوست نه زیادتر و نه کمتر زیرا آن چه را نمی‌داند نمی‌خواهد و نمی‌تواند استفاده کند. آخرت مثل زندگی دنیا نیست که ثروت و قدرت هر انسانی برابر یک هزارم، یک میلیونیم فهم و دانش او باشد. مثلاً در زندگی آرزوی هر انسانی این قدر است که دوست دارد باغ و بوستانی برابر یک جنگل داشته باشد و آب جاری مثل سیل و نیز انواع پرندگان ولیکن آن چه در اختیار اوست یک میلیونیم آن چه می‌خواهد نیست. لذا تمامی انسان‌ها از زندگی خود ناراضی هستند و دوست دارند همیشه جوان باشد، ولی جوانی همیشه در اختیارشان نیست یا دوست دارند قوی باشند ولی قوه و قدرت از آنها گرفته می‌شود یا دوست دارند آن قدر توانا باشند که کوهی را جا به جا کنند یا آن قدر ثروت داشته باشند که هرگز تمام نشود، در صورتی که این طور نیست پس هیچ کس در دنیا پیدا نمی‌شود که برابر دانایی خود توانایی داشته باشد. رقم دانایی میلیون و میلیارد است و رقم توانایی در حد صفر و زیر صفر لذا همه کس ناراضی هستند. هم پادشاهان ناراضی هستند که چرا مملکتشان برابر وسعت فکرشان نیست و هم فقرا که در محدودیت واقع شده‌اند. هنوز در تاریخ انسانی پیدا نشده که به آن چه دارد راضی باشد و بگوید: من به آن چه لازم داشته‌ام رسیدم مگر انسان‌هایی که بسیار جاهلند و در حد حیوانات هستند که وقتی لقمه نانی یا شربت آبی به دست می‌آورند. فکر می‌کنند به یک زندگی ایده‌آل رسیده‌اند آنها چون علمشان محدود است وسایل و تجهیزاتی که در اختیار دارند هم محدود است فردا که دانای‌تر می‌شوند از وضع موجود ناراضی می‌شوند، دوست دارند بهتر و بیشتر دانسته باشند. در زندگی آخرت قدرت هر انسانی برابر دانایی اوست و باز علمش که زیادتر می‌شود ثروت و قدرتش هم زیادتر می‌شود و عاقبت در وضعی قرار می‌گیرد که می‌بیند همه کس و همه چیز در اختیار اوست و چیزی از آن چه خدا آفریده کم و کسر ندارد لذا اگر انسان در عالم نباشد عالم خلقت لغویت پیدا می‌کند مثل کسی که در بیابانی خانه‌ای بسازد که کسی نباشد در آن جا ساکن گردد. از او بپرسند این قصر زیبا و کاخ مجلل را با این همه تجهیزات برای چه منظور و برای چه کسی ساختی و جواب دهد برای این که حشرات و حیوانات بیابان در این جا ساکن شوند و از سرما و گرما محفوظ باشند عقلاء بر او ایراد می‌گیرند که حشرات و حیوانات ارزش چنین قصری ندارند ولی اگر جواب دهد برای این که فلان پادشاه و ملکه موقع تفریح و گردش در بیابان و این جا ساکن شوند کسی بر آنها ایراد نمی‌گیرد همه می‌گویند: مناسب شأن آنها همین باغ و قصر است. در این جا آن سازنده عظیم و عجیب ذات مقدس خداوند متعال است، قصری و

کاخ‌های مجلل مانند زندگی بهشت و صحرا و بیابانی در اطراف قصر مثل زندگی دنیا آفریده است. اگر از خدا بپرسند برای چه کسی آسمان و قصری به این زیبایی آفریده‌ای؟ اگر شخصیت‌های بزرگ را معرفی کند و بگوید: این قصر برای فلان مرد مؤمن یا زن مؤمنه و فلان پیغمبر و فلان امام است همه کس قبول می‌کنند و صنعت خدا را عقلایی می‌دانند ولیکن اگر جواب دهد برای حشرات و حیوانات این زندگی را ساخته‌ام همه کس بر خدا ایراد می‌گیرند که مگر حشرات و حیوانات هم یک چنین ارزشی دارند که خدا برایشان این تجهیزات را فراهم کند و اگر خدا بگوید این‌ها را برای خود ساخته‌ام تا منظره ستارگان را ببینم و تماشا کنم یا از آن چه ساخته‌ام بهره مند شوم، یک چنین جوابی مناسب ذات خدا نیست زیرا خدا در ذاتش غنی است. خودش قوی است، خودش علم است، خودش روشنایی است.

خدا در تاریکی‌های مطلق میلیون‌ها برابر تاریکی‌های شب، همان قدر می‌داند و می‌بیند که در چهره خورشید می‌داند و می‌بیند. نه خورشید و ستارگان بینایی خدا را قوی می‌کند و نه هم ظلمت اعماق زمین قدرت بینایی خدا را کم می‌کند وجود خدا در شرایط میلیون‌ها درجه حرارت اذیتی نمی‌بینند و متأثر نمی‌شود یا در شرایط میلیون‌ها درجه برودت پس خدا از آن چه آفریده بهره نمی‌برد. انسان‌ها آن چه می‌سازند برای خود می‌سازند و بهره می‌برند. ماشین می‌سازند برای سواری و خانه می‌سازند برای سکونت یعنی به آن چه می‌سازند احتیاج دارند ولیکن خداوند به آن چه می‌سازد کوچک‌ترین احتیاجی ندارد. پس تنها جوابی که عقلاء را قانع می‌کند این است که خدا می‌گوید: این مؤمنین و مؤمنات نور چشم من هستند، به جای فرزندان من هستند. آن چه ساخته‌ام برای آنها ساخته‌ام تا استفاده کنند. بندگان من بهشتی این چنین لازم دارند و دنیایی به این کیفیت لذا خدا در قرآن می‌فرماید: خلق لکم ما فی السموات و ما فی الارض یعنی هر چه در آسمان‌ها و زمین هست برای شما انسان‌ها آفریده‌ام و باز می‌فرماید: واسیغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه یعنی این همه نعمت‌های ظاهری که با حواس پنج‌گانه قابل استفاده است و نعمت‌های باطنی که با علم و دانش قابل استفاده است را برای شما انسان‌ها خلق کرده‌ام و یا در حدیث قدسی می‌فرماید: ایها الانسان خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی یعنی ای انسان همه چیز را برای تو آفریده‌ام و تو را برای خودم خلق کردم که مرا بشناسی و دوست داشته باشی و من هم تو را دوست داشته باشم.

پس آن چه خلق شده برای انسان خلق شده و فقط انسان است که از آن چه خدا آفریده می‌تواند

استفاده کند به همین منظور خداوند ابتداء برای انسان مکتب و دانشگاه آفریده و انسان را به عقل و نیرویی مجهز کرده که بداند و بعد از دانستن بتواند تنها سرمایه‌توانایی انسان دانایی اوست.

به قول شاعر فردوسی: توانا بود هر که دانا بود زدانش دل پیر برنا بود

در این جا لازم است برنامه‌های تعلیم و تربیتی خدا را بشناسیم که خداوند چگونه و چطور انسان جاهل را که وقتی از مادر متولد می‌شود در حد صفر است به این همه دانایی و توانایی مجهز می‌کند. تعلیمات خداوند متعال از مسیر ابتلائات برای انسان حاصل می‌گردد. خداوند با الفاظ و عبارات معانی را در اختیار انسان نمی‌گذارد بلکه با تعلیم معانی الفاظ را در اختیار انسان می‌گذارد. مثلاً به کودکان غذا می‌دهند مزه غذا و آب و شربت را به کام او می‌چشانند بعد می‌گویند: این آب و غذا و شربت است. لباس به تن او می‌پوشانند بعد می‌گویند: این لباس است. سرما و گرما به او می‌چشانند بعد می‌گویند: این هوا و آب سرد است یا گرم به همین کیفیت همه جا از مسیر برخورد با طبایع و معانی که خداوند آفریده الفاظ و کلمات را به انسان آموزش می‌دهد لذا انسان‌های کر و لال الفاظ را نمی‌دانند و نمی‌توانند بگویند اما به معانی الفاظ آشناينند. زمین و آسمان و کوه و دریا و ستارگان و هم چنین حیوانات و انسان‌ها را می‌بینند و می‌شناسند بدون این که کلمه یا عبارتی به کار برند. این تعلیمات همه جا از مسیر ابتلائات و احتیاجات پیدا می‌شود یا او را به نور و ظلمت محتاج می‌کند. گاهی انسان را در فضایی روشن و گاهی در فضایی تاریک قرار می‌دهد و معنای تاریکی و روشنایی را به او می‌فهماند همین طور از مسیر حواس پنج‌گانه ارقام مختلف نعمت‌ها و لذت‌ها و ضد نعمت‌ها و لذت‌ها را به انسان می‌آموزد مانند مظاهر زیبا و نازیبا، غذاهای لذیذ و خوش مزه و غذاهای تلخ و شور، غنا و فقر به همین کیفیت ارقامی نزدیک به بی‌نهایت نعمت و لذت از مسیر باصره شامه ذایقه سامعه و لامسه در اختیار انسان می‌گذارد و باز انسان را به ضد آنها مبتلا می‌کند و در مسیر همین ابتلائات انسان را به علم و دانش می‌رساند. بعضی گمان می‌کنند که ابتلائات خدا برای امتحان انسان است که خدا بداند انسان مؤمن است یا کافر، صبور است یا عجول. شکر نعمت به جا می‌آورد یا نه. خیال می‌کنند برای پیدایش همین حالات ضد و نقیض خداوند انسان را مبتلا می‌کند تا بداند عاقبت انسان به سوی ایمان حرکت می‌کند یا نه، حق خدا را منظور دارد یا ندارد.

در صورتی که این تصورات اشتباه است. ابتلائات فقط به منظور تعلیمات واقع می‌شود. یگانه راه آموزش الهی و تعلیم و تربیت او همین ابتلائات به نعمت‌ها و ضد نعمت‌هاست تا بدین وسیله خداوند

انسان را به رشد کامل برساند و از او موجودی بسازد که بر اساس دانایی و توانایی آزادی مطلق پیدا کند. خداگونه بداند و خداگونه بتواند و عاقبت در اداره خود و وابستگان خود جانشین خدا و خلیفه او باشد. چنان که در قرآن در سوره هل اتی آیه دوم می‌فرماید: خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتليه فجعلناه سمياً بصيراً یعنی ما انسان را از نطفه‌ای که مخلوط به تمامی مواد و املاح است خلق می‌کنیم بعد او را به همه کس و همه چیز مبتلا می‌کنیم تا در نتیجه این ابتلائات به شنوایی و دانایی نایل گردد، بصیرت و بینایی پیدا کند. خداوند خود همه چیز را پیش از آفریدن می‌داند. این همه حوادث در عالم واقع می‌شود و این همه مخلوقات می‌آیند و می‌روند چیزی بر علم خدا اضافه نمی‌شود. در تعریف علم خدا گفته‌اند: علمه بالاشیاء قبل الاشیاء کعلمه بالاشیاء بعد الاشیاء یعنی علم خدا به آن چه آفریده پیش از آن که بیافریند می‌داند مانند علم خدا به آفریدگان پیش از آفرینش مانند علم او بعد از آفرینش است. اگر انسان‌ها بعد از تولید در یک محیط و فضای یک نواختی مثل نور تنها یا ظلمت تنها یا سرما و گرمای تنها قرار گیرند و در مسیر تغییرات مختلف و متناقض واقع نشوند معلوماتشان در حد صفر می‌ماند. در فضای روشن قرار گرفته‌اند ظلمت و تاریکی ندیده‌اند. نه روشنایی می‌فهمند و نه هم تاریکی یا مثلاً در هوای سی درجه حرارت قرار گرفته‌اند کمتر و زیادتر ندیده‌اند نه حرارت می‌فهمند نه هم برودت. تعلیمات بشری در دنباله تعلیمات الهی واقع می‌شود. ابتداء خداوند از مسیر ابتلائات که نتیجه احتیاجات است عقل و استعداد انسان را بالا می‌برد در او آگاهی به اشیا و اشخاص طبیعت به وجود می‌آورد و در دنباله این استعداد و آگاهی تعلیمات انسان‌ها به ثمر می‌رسد. تعلیمات انسان‌ها به صورت تذکرات است به انسان می‌گویند: این آب است و این هوا و این آسمان و زمین ولی خداوند انسان را به این‌ها مبتلا می‌کند. پیش از تعلیمات و آموزش الهی تعلیمات انسان سودی نمی‌بخشد و ثمره‌ای ندارد. خداوند معارف خود را هم از مسیر ابتلاء و احتیاج در وجود انسان قرار می‌دهد. گاهی انسان را در اختیار ولی و سرپرست خود قرار می‌دهد مثل کودک در ولایت پدر و مادر و گاهی انسان را در وضع بی‌سرپرستی بدون پدر و مادر قرار می‌دهد و گاهی انسان را مبتلا به جهل و نادانی می‌کند و گاهی علم و دانش در اختیارش قرار می‌دهد و از طریق همین آزمایش‌ها در شعاع ولایت اولیاء یا در حال تنهایی و بی‌سرپرستی انسان را به ولایت خود آشنا می‌کند و به انسان می‌فهماند که بهترین و آخرین ولی و سرپرست تو خدای تو می‌باشد. او می‌تواند در شعاع ولایت و سرپرستی تو را به همه جا و همه چیز برساند و آن چه آفریده و خواهد آفرید در اختیار تو قرار دهد و در این رابطه بزرگ‌ترین

و بالاترین نعمت که اگر حاصل شود همه چیز حاصل شده و اگر حاصل نشود چیزی برای انسان حاصل نشده است، معرفت ذات مقدس خداوند متعال است. وقتی این معرفت چنان که خدا می خواهد در اختیار انسان قرار گیرد همه کاینات هم در اختیار او قرار خواهد گرفت و اگر این معرفت که آشنایی به ولایت خداست برای انسان حاصل نشود یا از اختیار انسان خارج گردد همه چیز از اختیار انسان خارج می گردد چنان که شاعر می گوید: چون از او گشتی همه چیز از تو گشت یعنی وقتی که پسند خدا شدی و برای خدا شدی همه چیز در اختیارت قرار می گیرد و تو موجودی هستی که ابدیت پیدا می کنی و از هر نعمت و لذتی به جا و به موقع می توانی استفاده کنی. پس ابتلائات همه جا به به منظور تعلیمات واقع می شود هر کسی بهتر و بیشتر تسلیم خدا شود و خدا او را بهتر و بیشتر دوست داشته باشد ابتلائات بیشتر و زیادتری برای او مقدر می شود. خداوند در تعریف حضرت ابراهیم می گوید: اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماماً یعنی خداوند در زمانی حضرت ابراهیم را به مقام امامت و پیشوایی رسانید که ابتلائات او را کامل نمود.

در این جا لازم است اصول کلی معلوماتی که انسان خواهی نخواهی بایستی بداند تا در یک زندگی کامل و بی عیب و نقص قرار گیرد را روشن کنیم.

معلومات کلی حیات بخش :

معلومات کلی حیات بخشی که اگر انسان آنها را بداند و بشناسد صد درصد خوشبخت است و هرگز محرومیتی پیدا نمی کند و اگر نداند خدا برایش حادثه می آفریند و مقدر می کند تا او را به یک چنین معلوماتی برساند سه چیز است:

یکی معرفت به خداوند متعال است. این معرفت بسیار واجب و لازم است که هر انسانی حتماً باید احساس کند که این قدر معرفت به خدا را دارد، این است که انسان باید خود را مانند درختی فرض کند که همیشه باغبان همراه او و مواظب اوست و او را می پروراند تا به ثمر برساند یا این که خود را مثل کودکی فرض کند در اختیار پدر و مادر مهربان و دانشمند که این پدر و مادر براساس محبتی که به فرزند خود دارند همه نقشه های مؤثر حیات بخش را در زندگی او دایر می کنند تا او را به رشد کامل و عقل کامل برسانند تا براساس آن عقل کامل بتوانند ثروت خود را در اختیار او بگذارند و او استفاده کند. انسان باید خدای خود را یک چنین ولی مهربانی بداند و بشناسد و بفهمد که خدا هرگز حادثه ای برای او مقدر نمی کند که در آن حادثه آبرو و اعتبار اجتماعیش از دست برود یا به ذلت و

خواری مبتلا گردد و محتاج به مردم شود بلکه خداوند حادثه‌ها را به میزانی سر راه انسان می‌آفریند که از مسیر این حادثه‌ها فهم و شعور و یا قدرت او را بالا ببرد و برای آینده بهتر او را آماده کند. معرفت خدا به این میزان که ولی مهربان است و بنده خود را به جای فرزند خود می‌شناسد همه جا سطح علم و دانش انسان را بالا می‌برد. این مقدار معرفت بر انسان واجب و لازم است و هرگز درست نیست که انسان به خدای خود بدگمان باشد و این طور فکر کند که محرومیت‌هایی که برای خود در زندگی احساس می‌کند خداوند در اثر بی‌اعتنایی به او برایش مقدر کرده، چون او را دوست ندارد حادثه‌های ناگواری برایش به وجود می‌آورد یا فکر کند کسانی که این حادثه‌ها را ندارند محبوب خدا هستند یا شانس بهتر و بیشتری داشته‌اند. از این افکار و خیالات تعبیر به بدگمانی می‌شود. انسان باید طوری باشد که هرچه را برایش مقدر می‌شود مربوط به لطف و محبت خدا نسبت به خود بداند و بداند که همه این‌ها به نفع او جریان پیدا می‌کند. حسن ظن یا سوء ظن به خدا بهترین و آخرین علامت معرفت به خدا یا جهل به تقدیرات خداوند متعال است. خداوند هرگز بر کسی غضب نمی‌کند و بنده خود را در معرض ضرر و خطری قرار نمی‌دهد و او را در زندگی عقب نمی‌اندازد بلکه دائم نقشه‌هایی می‌کشد که براساس آن انسان در دنیا به علم و معرفت برسد و بر پایه همین علم و معرفت سعادت آخرتی پیدا کند. انسان‌هایی که فاقد معرفت به خدا هستند علامتش این است که نسبت به مقدراتی که برایشان دایر می‌شود خوش بین نیستند و خدا را به جای یک پدر مهربان نمی‌شناسند، خود را بدبخت می‌دانند و ملامت می‌کنند. به پدر و مادر و دوستان خود بدبین هستند و هم چنین به خدای خود. خدا را در معرض دشمنی و انتقام نسبت به خود می‌دانند. خداوند حادثه‌ها را سر راه یک چنین انسانی سبزی می‌کند تا معرفتش بالا رود.

دوم این است که انسان باید خدمت گزار مردم و بندگان خدا باشد زندگی خود را طوری ترسیم کند که در مسیر کار و فعالیت و برخوردهای اجتماعی و در حق با پدر و مادر و دوستان همه جا آن قدر که ممکن است نافع به حال مردم باشد و تا بتواند با قلم و زبان و عمل و بیان نفع و خیر به مردم برساند یا لاقط ضرری به کسی وارد نسازد طوری زندگی کند که حق کسی را ضایع ننماید تا یک شاکی قانونی پیدا کند زیرا اگر ظلمی به کسی نماید و کسی را از حق شرعی و خدایش محروم کند عدالت خدا حتماً ایجاب می‌کند که به شکایت آن مظلوم رسیدگی نماید و حق ضایع شده او را از کسی که حشش را ضایع کرده بستاند. انسان بایستی یک چنان معرفتی داشته باشد که بداند اعمال و

افکار او مثل بذری در وجود او یا در وجود دیگران می‌روید تا روزی که به ثمر برسد. اگر کسی را از خود ناراحت نموده و حقش را ضایع کند آن انسان به صورت درختی براساس عداوت و انتقال انسان ظالم رشد می‌کند و هر روز عداوتش نسبت به کسی که به او ستم کرده زیادتر می‌شود تا روزی که قدرت انتقام پیدا کند و یا اگر به کسی احسان نموده این خدمت و احسان هم مثل بذری یا درختی در دل او می‌روید. محبت او را نسبت به احسان کننده زیاد می‌کند تا روزی که او را به صورت بهترین دوست قرار می‌دهد.

این دوستی، انسان‌ها را از مسیر احسان و خدمت یا دشمنی آنها از مسیر خیانت، سرمایه‌های زندگی آخرت است یعنی احسان، بزرگ‌ترین ثروت و خیانت، بزرگ‌ترین ضرر و خطر در زندگی آخرت است. این اصل را که انسان‌ها همه جا نافع به حال هم باشند، خداوند به عنوان عمل صالح بعد از ایمان مطرح می‌کند همه جا می‌فرماید: آمنو و عملوا الصالحات من آمن و عمل الصالحات

سوم، این حقیقت است که بداند تمامی موفقیت انسان و ثروت نعمت و آسایش و آرامشی که از جانب خدا برای انسان مقدر می‌شود، همه این‌ها برای آخرت انسان ذخیره می‌شود. خداوند دوست ندارد پاداش نیکی و نیکوکاری انسان را در دنیا به او برساند بلکه همه این‌ها را برای آخرت ذخیره می‌کند زیرا آن‌جا مرکزی است که انسان تا ابد زندگی می‌کند و سرمایه لازم دارد و در زندگی دنیا هم خواهی نخواهی بندگان خود را اداره می‌کند که محتاج به کسی نشوند و آبرو و اعتبارشان از بین نرود. در زندگی آخرت انسان‌ها حتماً بایستی موفقیت کامل داشته و احساس محرومیت و ناراحتی ننمایند. این اصول سه‌گانه بهترین و آخرین نتیجه زندگی انسان است. زندگی آخرت یعنی آخر زندگی و آخرین زندگی. زندگی انسان در دنیا یک نوع حرکت است و براساس حرکت پیدایش رشد و معرفت تا روزی که به ثمر برسد و تا زمانی که انسان در مسیر زندگی گرفتار حوادث ضد و نقیض است. وجود همین حوادث برهان حرکت و مسافرت او به سوی عالم آخرت است. حرکت انسان در زندگی دنیا یک حرکت تکاملی از حالی به حال دیگر و از زمانی به زمان دیگر است مانند مسافرت از شهری به شهر دیگر حرکت انتقالی نیست بلکه همین مسافرت هم در مقدمه حرکت تکاملی انجام می‌گیرد.

اگر انسان در هر وضع و حالی که هست در سنین چهل و پنجاه سالگی موجودیت فکری و علمی و استعدادی و بد و خوب شناسی خود را با زمان طفولیت و کودکی مقایسه کند می‌بیند که چقدر از دوران کودکی جلو افتاده است. در کودکی طهارت و نجاست نمی‌فهمید و حالا می‌فهمد و خود را طاهر

نگه می‌دارد در کودکی خوراک‌های بد و خوب نمی‌شناخت و حالا می‌شناسد و از غذا و خوراکی‌های بد اجتناب می‌کند و از غذاهای سالم استفاده می‌کند در نتیجه قدر سلامتی خود را می‌داند. در کودکی تجربه‌ای نداشت که دوست و دشمن بشناسد، انسان‌های بد و خوب را بشناسد و حالا در دوران تکامل زندگی کاملاً دوستان و دشمنان خود را می‌شناسد و می‌داند چه کسی به حالش نافع و چه کسی مضر است. در کودکی محیط زندگی خود را که شهر و دیار و مملکت و حکومت و دولت باشد نمی‌شناخت و الآن همه این‌ها را می‌شناسد و از وضعیت کار و مملکت خودش آگاهی کامل دارد و بالاخره مجموعه‌ای است از تجربه‌ها و علم و دانش‌ها و خوبی‌ها و بدی‌ها و دوستی‌ها و دشمنی‌ها و الآن می‌تواند روی پای خود بایستد و به استقلال و آزادی زندگی کند و خود را از آفات و خطرات برهانند. مجموعه این دانش‌ها و تجربه‌ها که الآن خوب و بد زندگی را می‌فهمد و در کودکی نمی‌فهمید از همین حرکت تکاملی حاصل شده است. روز تولد از مادر مانند نهالی بود که کوچک‌ترین برگ و بار و گل و میوه‌ای نداشت و الآن درخت باروری شده و ثمراتی به معنای علم و معرفت انسان‌شناسی و خداشناسی سعادت و شقاوت‌شناسی به دست آورده است. می‌تواند از آن دوران کودکی تا امروز که یک انسان دانشمند و با تجربه‌ای شده است خطی بکشد و ببیند که چقدر راه رفته تا به وضعیت موجود رسیده است. این حرکت تکاملی که هر روز در انسان فهم و شعور تازه‌ای پیدا می‌شود و تجربه‌های بهتری به دست می‌آورد، همین طور ادامه دارد تا روزی که انسان در وضعی قرار گیرد که دیگر گرفتار حادثه‌های ضد و نقیض نشود بلکه در آرامش و آسایش کامل و برخوردار از تمامی لذت‌ها و نعمت‌ها و عارف و عالم به خدای خود زندگی کند. در آن حال خدای خود را آن‌چنان می‌شناسد و به او عشق و علاقه پیدا می‌کند که خیلی بهتر و بیشتر از عشق و علاقه‌ای است که به مادر خود داشته است. در یک محیط امن و امانی قرار می‌گیرد که کوچک‌ترین ضرر و خطری برایش قابل تصور نیست. حدود و قیود زندگی که مانند حبس‌خانه‌ای او را محاصره کرده بود، این همه در و دیوارهای محسوس و غیر محسوس که جلو او کشیده بودند یا انسان‌های ناجور و ناشناخته که نمی‌دانست آیا دوست او هستند یا دشمن، تمامی این‌ها از زندگی او برداشته می‌شود و به آسایش و آرامش کامل می‌رسد. با هر انسانی که رو به رو می‌شود او را دوست مهربان درجه یک خود می‌بیند. بزرگ‌ترها را مثل پدر خود می‌شناسد و کوچک‌ترها را مثل فرزندان خود هر جا می‌رود و در هر جا می‌نشینند همه جور وسایل در اختیارش هست. این طور نیست که وسایل زندگی فقط در یک جا باشد و جاهای

دیگر برایش مانند بیابان و صحرا یا خانه‌های مردم باشد که فاقد وسایل است و کسی یا چیزی نیست که از آن بهره مند شود بلکه عالم آفرینش تمام به صورت خانه مسکونی او و تمامی انسان‌ها به جای برادر و خواهر و پدر و مادر او جلوه می‌کنند. هر جا می‌خواهد برود فوری و بدون زحمت می‌رود و هر جا رفت همه جور وسایل در اختیار خود دارد.

آخر زندگی یا آخرت، زمانی است که حادثه‌های ناگوار و محرومیت‌ها به کلی از زندگی او برداشته می‌شود و از هر نعمتی بدون رنج و زحمت به طور خالص استفاده می‌کند. آخرت یا آخر زندگی در شعاع حکومت خدا و امام‌های معصوم پیدا می‌شود. زندگی از تولد تا مرگ و از مرگ تا ابد یک مدرسه و دانشگاهی است که انسان‌ها ناخود آگاه در هر حال و در هر کجا که هستند می‌آموزند و می‌دانند و صورت‌های زندگی خود را عوض می‌کنند تا زندگی توأم با حادثه‌های ضد و نقیض تبدیل به یک زندگی ساده بدون حادثه و بدون تیرگی روابط و بدون غل و غش می‌گردد مثل کودکی که وارد کودکستان می‌شود و از بهترین و آخرین دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌گردد و براساس دانشنامه‌ای که دارد همه چیز در اختیارش قرار می‌گیرد. فاتح زندگی آخرت امام زمان است که در دوران استیصال دنیا قیام می‌کند و دوستان خود را در یک چنین زندگی بدون حادثه قرار می‌دهد. زندگی آخرت ثمره زندگی دنیاست. هر انسانی در زندگی دنیا مثل درختی می‌روید و می‌روید تا روزی که به ثمر می‌رسد اعمال و اخلاق و رفتار و اراده و عقیده‌اش بسیار سالم و بدون ضرر برای خودش و دیگران جلوه می‌کند. اگر انسان‌ها زنده باشند و حکومت الهی به وسیله امام زمان دایر گردد دیگر مرگ و مرض و پیری از آنها برداشته می‌شود و در یک زندگی آسان و سالم قرار می‌گیرند و اگر هم پیش از ظهور قیام امام زمان و تشکیل زندگی آخرت از دنیا بروند خوابی به میزان یک ساعت یا برابر خواب‌های معمولی چند ساعته بر آنها می‌گذرد بدون این که گذشت زمان را احساس کنند تا زندگی آخرت دایر گردد.

در آن زمان دوستان و پدر و مادر مهربانشان و از همه بهتر و بالاتر خدا و ائمه اطهار آنها را از خواب مرگ بیدار می‌کنند و به یک زندگی صالح و سالم می‌رسانند. پس فاصله هر انسانی با زندگی آخرت همین مدت عمر اوست. در صورتی که انسان در این دنیا صالح و سالم باشد، ظالم به بندگان خدا نباشد یا اگر گناه و معصیتی دانسته یا ظلم و ستمی به دیگران کرده برابر ظلم و ستمی باشد که از دیگران دیده است، در زندگی آخرت زندگی صالح و سالمی خواهد داشت و اگر خدای نخواست کافر

به خدا باشد زندگی او وضعیت پس گرایی و قهقرایی پیدا می‌کند و همین ثروت و نعمت دنیا هم از دستش می‌رود و در آخرت ارزشی ندارد که خدا برایش زندگی خوب دایر کند بلکه در محرومیت کامل به سر می‌برد و اگر کافر و ظالم از دنیا برود علاوه بر محرومیت از نعمت‌ها گرفتار عذاب هم می‌شود. پس در هر صورت زندگی آخرت یک زندگی خالص خوب برای بندگان خدا و یک زندگی بد برای دشمنان خدا می‌باشد.

انسان‌ها خواهی نخواهی همان‌طور که به اجبار و تقدیر خدا وارد زندگی دنیا شده‌اند و زندگی دنیا را دیده‌اند به اجبار و تقدیر خدا هم وارد زندگی آخرت می‌شوند و زندگی آخرت را هم می‌بینند.

کیفیت پیدایش زندگی آخرت از مسیر ظهور حکومت‌ها :

بهر این است که پیدایش زندگی آخرت را از مسیر ظهور حکومت‌ها و دولت‌ها جستجو کنیم زیرا بهترین پدیده‌ای که براساس لیاقت مردم و آمادگی فکری و علمی آنها در زندگی پیدا می‌شود حکومت‌ها و دولت‌های حق و باطلی است که در عالم ظاهر می‌گردد. اولین تقدیر خدا برای انسان‌ها پیدایش یک حکومت و دولت است. انسان‌ها بدون حکومت‌ها و دولت‌ها نمی‌توانند زندگی کنند، چون در فطرت خودشان تمدنی و اجتماعی هستند یعنی هر انسانی برای رسیدن به زندگی محتاج به تمامی انسان‌های زمان خود می‌باشد. تمامی انسان‌ها باید با یکدیگر همکاری کنند تا برای یکدیگر زندگی بسازند. اگر شما وسایل زندگی و ارقام نعمت و ثروتی که در اختیار دارید از قبیل خانه مسکونی و تجهیزات دیگر همه این‌ها را بررسی کنید خواهید دانست که اکثریت مردم دنیا زحمت کشیده‌اند تا چنین تجهیزاتی برای زندگی شما دایر شده است. چقدر علما و دانشمندان در طول تاریخ و در طول زمان زحمت کشیده‌اند تا برای شما وسایل زندگی از نوع ماشین‌آلات یا لباس پوشیدنی و یا خوردنی‌ها ساخته‌اند شاید میلیون‌ها نفر انسان در طول تاریخ با یکدیگر همکاری کرده‌اند که چنین وسایلی ساخته‌اند، این احتیاج انسان‌ها به یکدیگر و همکاری آنها با یکدیگر را تمدن و اجتماع می‌نامیم. همه انسان‌ها به همه محتاجند و همه باید در خدمت یکدیگر باشند، برای یکدیگر بسازند و بپزند. انسان‌ها در خلقت خود طوری هستند که اگر تنها باشند و در جامعه نباشند زندگی آنها در حد صفر قرار می‌گیرد. یک انسانی خود را از شهر و جامعه کنار بکشد به بیابان‌ها و جنگل‌ها برود جایی که فقط خودش تنها باشد چقدر زیاد زندگیش تنزل می‌یابد. خوراک و غذایش مقداری علف یا میوه‌های جنگلی خواهد بود و هرگز نمی‌تواند خود را از سرما و گرما و حشرات و آفات دیگر حفظ

کند ولیکن حیوانات چنین نیستند هر کدام از آنها فقط با طبیعت سر و کار دارند، احتیاج به همکاری با یکدیگر ندارند. همان طور که قبلاً گفتیم خداوند وسایل زندگی انسان ها را در طبیعت به صورت مواد خام و غیر قابل استفاده آفریده مثلاً فلزات را در معادن آفریده و انسان را محتاج نموده تا صنایع خود را از آنها بسازد. یعنی روی سنگ مس و یا آهن کار کنند تا به صورت صنایعی درآید که قابل استفاده باشد و همین طور مواد غذایی و یا پوشاک خداوند علف حیوانات را خودش می‌کارد و به ثمر می‌رساند و در اختیار حیوانات قرار می‌دهد لیکن انسان ها از همان ابتدای کاشت و داشت و برداشت باید باهم همکاری کنند تا مواد اولیه غذا و لباس را تهیه نمایند.

به همین کیفیت رقم اول وسایل را که لازم است خدا می‌سازد و از مردم کار می‌کشد تا آخرین رقم اگر درست با یک حساب ریاضی دقت کنیم که چند نفر انسان لازم بوده‌اند تا این زندگی را برای ما بسازند یا طراحی کنند، خواهیم دانست که تمامی انسان های موجود زمان و انسان های تاریخ لازم بوده‌اند تا با یکدیگر همکاری و فعالیت کنند و برای ما یک چنین زندگی مجهزی بسازند. پس هر انسانی برای ساخت زندگی و استفاده از منابع ثروت و قدرت به تمامی انسان های زمان از زن و مرد احتیاج دارد به همان میزان که خود را می‌خواهد و برای حفظ موجودیت خود می‌کوشد و فعالیت می‌کند باید دیگران را هم بخواهد و برای حفظ آنها هم بکوشد. روی همین طبیعت اجتماعی بودن و متمدن بودن انسان ها کنار یکدیگر جمع شده‌اند و روستا و شهر و مملکت و دولت و ملت به وجود آورده‌اند و این همه آبادی راه انداخته‌اند. همین گرگ های وحشی بیابان ها یا انسان های وحشی بیابانی که به نام دیو و جن شناخته شده‌اند، بزرگ ترین عامل تمدن و اجتماع انسان ها بوده‌اند. پیغمبران هم از طریق وحی الهی انسان ها را تعلیمات داده‌اند و خانه سازی و لباس دوزی و خوراک پزی به آنها آموخته‌اند. این خانه کعبه را که ام القری یعنی ما در همه شهرها و آبادی ها نامیده‌اند به این دلیل است که پیغمبران اول تاریخ به دستور خدا این خانه را ساخته‌اند و بر مردم واجب کرده‌اند که بروند آن خانه را ببینند و تماشا کنند و نقشه خانه سازی را برای خود یاد بگیرند. به همین کیفیت انسان ها از وحشیت و کناره گیری از یکدیگر متنفر شده و با یکدیگر انس و آشنایی پیدا کرده‌اند. از وحشیت به تمدن انتقال یافته‌اند و برای حفظ این اجتماع در روستا یا شهر خود رؤسایی به وجود آورده‌اند و آن رؤسا با استفاده از قدرت خود بر انسان ها تسلط پیدا کرده‌اند و حاکم بر آنها شده‌اند و کم کم حکومت ها و دولت های بهتر و یا بدتر به وجود آمده تا بدانیم و ببینیم عاقبت به کجا منتهی

می‌شود. انسان‌ها در زندگی خود یک موجودات متکامل و مترقی می‌باشند، وضعیت فکری و روانی و استعدادی آنها طوری است که دائم در حرکت به سوی بهتر و بهترها فعالیت می‌کنند. هر انسانی به فکر این است که وضع موجود زندگی خود را به صورت بهتری درآورد، خانه مسکونی‌اش بهتر باشد و نیز لباس و خوراک و وسایل دیگر و رابطه‌هایش با مردم و نقشه‌هایی که برای زندگی می‌کشد، همه انسان‌ها یک چنین استعدادی دارند و خدا آنها را طوری آفریده که همیشه به فکر بهتر باشند دائم با عواملی که زندگی آنها را تهدید می‌کند تا وضع موجود را از آنها بگیرد، مبارزه می‌کنند مبارزه با ظلم و ظالم‌ها.

مبارزه با حیوانات گزنده و درنده مبارزه با مرگ و مرض این همه کتاب نوشته‌اند طب و طبابت به وجود آورده‌اند، دوا و دارو ساخته‌اند، دائم در دو جهت یا با دو نوع عامل در جنگ و ستیزند. یکی عواملی که آنها را به هلاکت و نابودی می‌کشاند مثل عوامل مرض و آفات زندگی یا جنگ‌های متجاوزین و مدافعین، دولت‌ها و قدرت‌هایی که با استفاده از قدرت خود به ضعف می‌تازند و با آنها می‌جنگند و به عقیده خود می‌خواهند با کشتن ضعف یا استثمار آنها زندگی بهتری برای خود بسازند و همین‌طور ضعف که از حق خود دفاع می‌کنند و با متجاوزین می‌جنگند به فکر این هستند که با عوامل خراب‌کار و خراب‌گر زندگی بجنگند و زندگی موجود خود را حفظ کنند یا زندگی بهتر بسازند. پس تمامی انسان‌ها در هر وضع و مقامی که هستند با آفات زندگی خود می‌جنگند. با آفات زندگی که از طبیعت پیدا می‌شود مثل سرما و گرما، با آفاتی که از مزاج خودشان پیدا می‌شود مثل مرض‌ها و نیز با آفاتی که از جامعه پیدا می‌شود مثل ظلم ظالم‌ها و تجاوز جنایت‌کاران. همه این‌ها برای این است که وضع موجود خود را حفظ کنند و آن‌چه برای خود تهیه کرده‌اند از دست ندهند و از طرف دیگر با عواملی که زندگی بهتر برایشان می‌سازد و آنها را ترقی می‌دهد همکاری می‌کنند. با هنرمندان و دانشمندانی که در جامعه پیدا می‌شوند و می‌توانند با دانش و هنر خود زندگی بهتری بسازند همکاری می‌کنند تا وضع زندگی موجود را بهتر و بهتر کنند. سپس تمامی انسان‌ها در کره زمین در خط ترقی و تکامل گام برمی‌دارند و به سوی بهترها و بهترها حرکت می‌کنند. براساس همین حرکت تکاملی آینده انسان‌ها از گذشته‌ها بهتر و بهتر می‌شود، علم و دانش وسعت پیدا می‌کند، روابط اجتماعی مردم با یکدیگر بهتر و عالی‌تر می‌شود. شهرها و مملکت‌های آنها وسیع‌تر و عالی‌تر می‌گردد و یک فرهنگ عمومی برای مبارزه با ظلم و فساد به وجود می‌آید. تمام انسان‌ها ضد جنگ و ستیز با یکدیگر

می‌شوند و همه طرفدار صلح و آرامش می‌گردند. انسان‌های ظالم و فاسق که عوامل مخرب زندگی هستند مطرود و منفور جامعه می‌شوند و انسان‌های مؤمن و صالح یا دانشمند و خدمت‌گزار در جامعه محبوبیت پیدا می‌کنند. به همین کیفیت آینده‌ها از گذشته‌ها بهتر می‌شود و این جلو افتادگی و جلو رفتن در تهیه وسایل زندگی از قبیل صنایع و اختراعات کاملاً مشهود و محسوس است.

در فکر و اندیشه هم انسان‌های آینده بهتر و وسیع‌تر از گذشته‌ها فکر می‌کنند، اشتباهات گذشته را می‌فهمند و حاضر نیستند آن اشتباهات را تکرار کنند بلکه دائم در فکر تهیه وسایل بهتر و عالی‌تر و ایجاد زندگی کامل‌تر هستند. این حرکت‌های تکاملی فطری است ولیکن سایر موجودات چنین نیستند. آنها در جا می‌زنند و در وضع یکنواختی زندگی می‌کنند نه در زندگی پیشرفت می‌کنند و نه هم عقب‌گرد بلکه وضع ثابتی دارند.

حیوانات امروز مثل حیوانات میلیون‌ها سال پیش زندگی می‌کنند، قدمی جلوتر نرفته‌اند بلکه این جلو رفتن و جلو افتادن را نمی‌فهمند. پس انسان‌ها ناخودآگاه یک حرکت تکاملی دارند و به سوی بهتر و بهتر زندگی کردن هستند، گاهی هم که با یکدیگر به جنگ برمی‌خیزند و تمدن یکدیگر را نابود می‌کنند می‌خواهند زندگی بهتری برای خود بسازند ولی اشتباه می‌کنند. به جای این که این تمدن بهتر را از مسیر تعاون و خدمت به یکدیگر به دست آورند از مسیر تنازع بقا فعالیت خود را آغاز می‌کنند. در هر صورت همین جنگ‌ها و تجاوزها هم یک عامل بزرگی است که عاقبت دنیا را به سوی صلح و صفا و تعاون و همکاری می‌کشاند و عاقبت چنان می‌شود که خدا فرموده: زندگی‌های جهنمی تبدیل به زندگی بهشتی می‌شود.

تکامل حکومت‌ها تا حکومت امام زمان :

یکی از خطوطی که انسان‌ها در آن تکاملی حرکت می‌کنند و تکاملی فکر می‌کنند خط نظم و تشکیل دولت‌ها و پیدایش حکومت‌ها است. ضرورت زندگی ملت‌ها را وادار می‌کند که در پناه حکومت‌ها حرکت کنند و برای خود زندگی بسازند حکومت‌ها در جامعه مثل سر و مغز انسان هستند و ملت‌ها مانند اعضاء بدن چنان است که می‌گویند قوم بی‌سر و تن بی‌سر بود یعنی اقوامی که حکومتی ندارند و در نظام حکومتی حرکت نمی‌کنند. مثل بدن بی‌سر هستند که نمی‌تواند حرکت مفید و نافع داشته باشد بلکه خود را نابود می‌کند. در مسیر ایجاد حکومت‌ها و پیدایش حکومت‌ها هم انسان‌ها ترقی و تکامل دارند و همه جا سعی می‌کنند برای خود دولتی نافع‌تر و خدمت‌گزار و حکومتی بهتر و عالی‌تر

به وجود آورند. در تاریخ گذشته سران دولت ها و حکومت ها همان قلدران و مستبدان متجاوز بودند که از مسیر راه زنی و جمع ثروت و قدرت بر شهرها و روستاها غلبه پیدا می کردند و مردم را به خط اطاعت خود و در دایره حکومت خود قرار می دادند. هر که زور و قدرت بیشتری داشت و در کشتن آدم ها و مهار کردن آنها توانا تر بود بهتر به حکومت می رسید ولیکن در آینده زمان قلدران و تجاوزگران بازارشان کساد و کسادتر شد و ملت ها بیدار و بیدارتر شدند و به فکر این افتادند که حکومت های بهتر و عالی تری براساس لیاقت انسان ها به وجود آورند و اجازه ندهند هر ظالمی بر آنها مسلط شود و مال و جان آنها را اسباب بازی خود قرار دهد. در نتیجه آیندگان از گذشتگان بهتر و بیشتر فکر کردند و دولت های بهتری به وجود آورده اند و آزادی بیشتری پیدا کرده اند.

حرکت انسان ها به سوی بهتر و بهترها به همین کیفیت ادامه پیدا می کند تا عاقبت معلوم شود به کجا منتهی می گردد و زندگی آیندگان چگونه خواهد بود.

حرکت اجباری انسان ها به سوی یک حکومت عدالت گستر جهانی گرچه از مسیر جنگ و تجاوز باشد، همین عوامل اجباری که انسان ها در زندگی ضد محرومیت و طالب موفقیتند، عاقبت بشریت را وادار و مجبور می کند که در زندگی خود اصول دین را که همان اصول ترقی و تکامل می باشد زنده نمایند و در پناه آن اصول زندگی خود را به ثمر برسانند.

یکی از اصول دین توحید است، توحید دو معنا و دو مفهوم دارد که عاقبت بشریت مجبور می شود این دو معنا را در زندگی خود پیاده کند. معنای اول این که خدای واحد یگانه را به عنوان معبود و سرپرست واقعی و به عنوان پناه گاه ابدی و دائمی و به عنوان یگانه عامل موفقیت قبول کند زیرا انسان ها که در ذات خود فقیر و محتاجند و فقر و احتیاج ملازم ذات آنها می باشد قهراً برای برطرف نمودن فقر و احتیاج در پی پناه گاهی هستند که در پناه آن غنا و بی نیازی پیدا کنند و به آن چه در زندگی خود لازم دارند برسند و موفقیت کامل پیدا کنند.

یک چنین پناه گاه غنی و بی نیازی که قدرت دارد نیاز تمامی مردم را برطرف نماید به جز ذات مقدس خدا کسی نیست. خداوند در ذات خود بی نهایت علم و قدرت است و براساس این دو بی نهایت علم و قدرت، بی نهایت سازندگی و آفرینندگی دارد و می تواند هر انسانی را به دو بی نهایت علم و قدرت برساند زیرا انسان ها خواهی نخواهی افرادی معلوم و مشخص می باشند که به عدد شمارش می شوند گرچه بسیار زیاد باشند و شمارش آنها از میلیون ها و میلیاردها و تریلیاردها بگذرد، از نوع اعدادند و

عدد هرگز به بی‌نهایت نمی‌رسد. گفته‌اند اگر بی‌نهایت را بر عدد قسمت کنند خارج قسمت بی‌نهایت می‌شود و اگر عدد را بر بی‌نهایت قسمت کنند خارج قسمت صفر می‌شود. پس خداوند که در علم و قدرت و سازندگی بی‌نهایت است و افراد بشر هم به اعداد شمارش می‌شوند گرچه زیاد باشند، این افراد معلوم و مشخص در برابر فیض نامتناهی و قدرت نامتناهی خدا قرار می‌گیرند. این فیض نامتناهی را بر افراد قسمت کنیم سهم هر یک از آنها از همه چیز بی‌نهایت گسترش پیدا می‌کند و دیگر فقر و محرومیت برای کسی باقی نمی‌ماند. یگانه پناه گاهی که می‌تواند انسان را به تمام مقاصد مادی و معنوی خود برساند فقط خداست. انسان گرچه از نظر حجم بدن موجود کوچکی نمایش می‌دهد ولیکن از نظر فکر و استعداد و عقل و دانش یک موجود نامتناهی است. آن چه لازم دارد نزدیک به بی‌نهایت است. از نظر مکان و فضای زندگی فضای نامحدودی لازم دارد، فضایی که به هر جا بخواهد برود بتواند برود و محدودیت نداشته باشد چنان نباشد که سر راهش سدی یا مانعی به وجود آورند و بگویند میدان حرکت تو و میدان زندگی تو از کجا تا کجاست و بیشتر از این ممنوع است. هر جا سر راه انسان مانعی به وجود آورند و بگویند بیشتر از این حق نداری و در همین فضای محدود باید زندگی کنی، خود را محدود و محبوس می‌بیند که حرکتش به انتها رسیده و بیشتر از این حق پرواز ندارد زیرا انسان در فکر و دانش نامتناهی است، ضد محدودیت است. همین طور انسان از نظر دانشجویی و دانش‌آموزی نامتناهی و ضد جهل و بی‌سوادی می‌باشد. دوست دارد هر چه هست ببیند و بداند و هر نوع علم و هنر و سوادی که ممکن است بداند و بشناسد و به هر کاری عالم و دانا باشد. در انجام هیچ کاری عجز و ناتوانی نداشته باشد تا زمانی که می‌داند معلوماتی هست ولیکن او نخوانده و ندانسته ناراحت می‌شود که چرا آن معلومات را فرا نگرفته است. پس اگر کسی بخواهد فضای علم و دانش انسان را محدود کند و بگوید همین قدر که دانسته‌ای و شناخته‌ای کفایت می‌کند باز ناراحت می‌شود و در وجودش احساس محرومیت می‌کند، می‌گوید چرا آن کتاب‌ها را نخوانم و ندانم. همین طور انسان از نظر قدرت طلبی طالب قدرت مطلق و نامتناهی می‌باشد، دوست دارد مثل خدایش به هر کاری قادر و توانا باشد و آن چه بخواهد بتواند. اگر در توانایی هم محدودیتی احساس کند باز ناراحت می‌شود که چرا نتوانسته‌ام دریا و صحرا بی بسازم. همین طور انسان در کسب محبوبیت نامتناهی است، دوست دارد در نظر خدا و تمامی خلایق در هر جا که هستند در زمین و یا آسمان محبوبیت داشته باشد و هر جا بخواهد برود و با هر کسی بخواهد تماس پیدا کند. هر جایی و هر

کسی را از خود بداند. مثل انسانی که همه کس برای او مثل پدر و مادر یا خواهر و برادرند. این طور نباشد که در حشر با بندگان خدا محرومیت یا غربت احساس کند و باز انسان از نظر زمان زندگی مطلق و نامتناهی است، ضد مرگ و نابودی و مرض می‌باشد. دوست دارد مثل خدایش اگر ازلی نبوده ابدی باشد تا ابد سالم و عالم زندگی کند، هرگز با مرگ و مرض و پیری و ناتوانی رو به رو نشود اگر به او خبر دهند که یک میلیون با یک میلیارد سال بیشتر عمر نداری ناراحت می‌شود از این که زندگی خود را محدود می‌بیند. پس انسان چنان که خداوند در قرآن او را با کلمه عظیم تعریف می‌کند یک موجودی است نامتناهی در هر نوع مایه و سرمایه‌ای طالب بی‌نهایت است.

حال می‌گوییم این موجود نامتناهی را که آن چه می‌خواهد مطلق و نامتناهی است ولیکن در ذات و استعداد خود فقر مطلق است چه کسی می‌تواند به این مقاصد مطلق و نامتناهی برساند. یک مولا و پناه گاهی لازم دارد که در ذات خود و در تمامی صفات و کمالاتش غنی و نامتناهی باشد و آن ذات مقدس خداوند متعال است. انسان با هر کسی و هر چیزی به جز خدا رو به رو شود نمی‌تواند اطمینان و آرامش پیدا کند زیرا ماسوای خدا افرادی مثل او هستند که آنها هم در ذاتشان فقیر و محتاجند و هرگز نمی‌توانند محتاج دیگری را اداره کنند. فقیر باید به غنی مراجعه کند نه فقیری مثل خود، مانند کسی که از شهر و روستا به بیابان‌ها برود تا زندگی خود را اداره کند. بیابان‌ها فقر محض هستند هرگز نمی‌توانند انسان را بی‌نیاز کنند پس تنها خداست که برای انسان آرامش و آسایش به وجود می‌آورد و خداست که می‌تواند انسان را مطمئن کند که آن چه بخواهد به او می‌رساند. با این حساب انسان‌ها باید یک چنین پناه گاهی را بشناسند و تمامی افراد بشر در جستجوی یک چنین پناه گاه مطمئن و بی‌نیاز باشند یعنی اجبار دارند که در هر وقت و زمانی باشد به پناه خدا بروند و خدا را به عنوان مولای واقعی و پناه گاه حقیقی انتخاب و اختیار کنند. به هر جا بروند و به هر کسی پناهنده شوند به جز ضرر و زیان چیزی نمی‌بینند اگر اشتباهاً به جز خدا معبود دیگری را برای خود انتخاب کنند و بدانند که به اشتباه رفته‌اند باید از خلائق منصرف شوند و به سوی آفریننده غنی و بی‌نیاز بروند.

معنای دوم توحید، وحدت و اتحاد انسان‌ها با یکدیگر :

انسان‌ها در زندگی طوری خلق شده‌اند که اجتماعی و طالب یکدیگر هستند. هیچ کس به تنهایی نمی‌تواند زندگی کند. خداوند حیوانات را طوری ساخته که هر کدام سر و کارشان با طبیعت است. مستقیماً روزی خود را از آب و خاک می‌گیرند و به کمک کسی احتیاج ندارند ولیکن انسان‌ها چنین

نیستند. تمامی آنها به هم محتاجند و باید با یکدیگر همکاری می‌کنند و زندگی یکدیگر را به ثمر برسانند. آن چه که ما لازم داریم از خوراک و پوشاک و مسکن و تمامی این‌ها را مردم برایمان تهیه می‌کنند پس اگر کسی خود را از جامعه کنار بکشد به بیابان و کوه و صحرا برود زندگی در حد صفر قرار می‌گیرد. هر آدمی به تمامی انسان‌ها محتاج است هر کس در هر جا هست برای دیگران وسایل تهیه می‌کند و در اختیارشان می‌گذارد مخصوصاً در زمان ما که تمدن گسترش یافته و بایستی کشورهای آن طرف کره زمین برای انسان‌های طرف دیگر وسایل زندگی تهیه کنند و با یکدیگر همکاری نمایند تا زندگی آنها به ثمر برسد. اگر انسانی در شرق و غرب دنیا بمیرد و یا کشته شود به تمامی انسان‌ها ضرر خورده است زیرا آن انسانی که مرده یک عامل سازنده وسایل زندگی برای همه انسان‌ها بوده است لذا روز قیامت تمامی انسان‌ها خون مظلوم را از ظالم مطالبه می‌کنند مثل کسی که برادرش کشته شده و خونش را از قاتل مطالبه می‌کند.

فوائد وجودی انسان‌ها برای یکدیگر سه قسمت است:

اول: کمک و هم‌کاری برای اداره زندگی، یعنی هر کس در هر جا باشد کشاورزی یا دام‌داری یا صنایع دیگر برای انسان‌ها وسایل زندگی بسازد. بنابراین احتیاجات مادی انسان‌ها از خوراک و پوشاک و مسکن به دست انسان‌های دیگر تهیه می‌شود. اگر انسان‌ها نباشند زندگی به کلی تعطیل می‌شود و دیگر کسی قادر به ادامه حیات نیست.

دوم: احتیاج انسان‌ها به یکدیگر انس و آشنایی آنها به یکدیگر است. تنها چیزی که به هر انسانی آرامش و آسایش می‌دهد انسان‌های هم‌نوع او هستند که در جوار یکدیگر زندگی می‌کنند، مایه انس و آشنایی نسبت به یکدیگر می‌شوند لذا انسان در حال تنهایی در بیابان و جنگل وحشت پیدا می‌کند و خوف و هراس بر او غلبه پیدا می‌کند. می‌دود تا خود را به جایی برساند که در آن جا انسان‌ها زندگی می‌کنند.

سوم: مبادله علم و دانش، علم و دانش از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداست. انسان‌های فاقد علم و دانش و کسانی که چیزی نمی‌دانند و نمی‌فهمند در حد حیوانات قرار می‌گیرند. از تمامی نعمت‌ها محروم می‌شوند نمی‌توانند سخنی بگویند و حواجی خود را اظهار کنند. بزرگ‌ترین سرمایه موفقیت انسان در زندگی که با آن می‌تواند از هر نعمت و ثروتی استفاده کند علم و دانش است که دانایی توانایی به وجود می‌آورد. عاجزترین انسان‌ها نادان‌ترین آنها می‌باشند، کودکان که از علم و دانش

محرومند از توانایی هم محروم هستند و کوچک ترین بلایی را نمی‌توانند از خودشان دور کنند یا از خود دفاع نمایند. کر و لال‌ها کسانی هستند که چون ناشنوا بوده‌اند کسی نتوانسته به آنها درس بدهد و پدر و مادر نتوانسته‌اند به آنها کلام و بیان بیاموزند چون از کلام و بیان محروم شده‌اند از علم و سواد هم محروم شده‌اند. به همین کیفیت هر جا موفقیتی برای انسان حاصل می‌شود و انسان قدرت پیدا می‌کند از کسی یا چیزی استفاده کند آن موفقیت محصول علم و دانش اوست. اگر نداند می‌تواند شاعر فردوسی می‌گوید :

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

پس کلید تمامی ثروت‌ها و نعمت‌ها و موفقیت‌ها در دنیا و آخرت علم و معرفت است و این علم و معرفت سرمایه‌ای است که انسان‌ها به یکدیگر می‌آموزد. همه جا انسان‌ها یا شاگردند یا استاد، از همان ابتداء تولد، پدر و مادر استاد کودکان خود هستند به آنها می‌آموزند همین‌طور در آینده آموزگاران و اساتید دیگر و پیغمبران و امام‌ها و در انتها خداوند متعال به انسان‌ها می‌آموزند. البته مبدأ اصلی علم و دانش انسان‌ها هم خداست .

انسان‌ها در ارتباط با یکدیگر سه حالت پیدا می‌کنند:

یک حالت از این سه حالت بسیار محکوم و مذموم است، حالت دیگر نه محکوم است و نه هم مطلوب دیگران و حالت سوم حالتی است که بسیار محبوب و مطلوب خدا و بشریت است و همین حالت سوم است که انسان‌ها را کمک انسان‌های دیگر قرار داده است و با هم می‌توانند زندگی کنند و پیش بروند تا به آخرین مقصد برسند.

حالت محکوم و مذموم حالتی است که انسان‌ها ضد یکدیگر و دشمن هم باشند به هم ضرر برسانند و به یکدیگر ستم کنند. خداوند همه جا انسان‌های ظالم را نفرین و لعنت می‌کند.

حالت دوم که آن هم مطلوب خدا نیست ولیکن از حالت اول بهتر است بی‌تفاوتی انسان‌ها نسبت به یکدیگر است. هرکسی نه شری به دیگری برساند و نه هم خیری، نه دشمن کسی باشد نه دوستی در ارتباط با مردم، مثل حیوانات نسبت به یکدیگر بی‌تفاوت و بی‌خاصیت. این حالت هم محکوم است زیرا اگر انسان‌ها چنین باشند زندگیشان تا حد صفر تنزل پیدا می‌کند و در برهوت زندگی قرار می‌گیرند.

حالت سوم که مطلوب خداست، تعاون و همکاری انسان‌ها با یکدیگر است که هرکس در هر جا باشد

به دیگران کمک کند. پدر و مادر کمک فرزندان و فرزندان کمک پدر و مادر همین طور هر کس در هر جا باشد و در هر حالی باشد سازنده زندگی و کمک دیگران باشد. این حالت بسیار مطلوب خدا و عالم بشریت است. تنها مسئله‌ای که تمامی انسان‌ها را در حال کمک و تعاون به یکدیگر قرار می‌دهد و از مسیر تعاون و همکاری یک زندگی بهشتی به وجود می‌آورد که همه با هم و خوش بخت زندگی می‌کنند. همین حرکت در خط توحید است حلال همه مشکلات توحید و خداشناسی است.

عامل توحید در جامعه بشریت دو چیز است یکی پیدایش نظام در حرکت انسان‌ها به سوی یک هدف و یک مقصد فراگیر و رسیدن به ثروت و نعمتی که بتواند هدف مشترک برای تمامی انسان‌ها باشد و هر انسانی موفقیت خود را در آن هدف و مقصد کشف کند زیرا انسان‌ها خواهی نخواهی در خلقت و تجهیزات وجودی خود یک موجود نامتناهی هستند و خود را به همه کس و همه چیز محتاج می‌دانند. رقم احتیاج انسان برابر با غنای مطلق خداست. به همان اندازه که خدا غنی است انسان فقیر است. غنای خدا بی‌نهایت است و فقر انسان هم بی‌نهایت. انسان به بی‌نهایت زمان و مکان و بی‌نهایت علم و قدرت و نعمت و ثروت احتیاج دارد. انسان در خلقت خود نامحدود است، ضد محرومیت و محدودیت می‌باشد. ممکن است جهل انسان او را محدود کند یعنی چیزی را نداند و نخواهد ولیکن به محض پیدایش علم آن چه می‌داند می‌خواهد و باز در طلب دانایی فعالیت می‌کند و همراه دانایی، توانایی لازم دارد و بالاخره انسان باید در وضعی قرار گیرد که همه چیز را بداند و آن چه را می‌داند در اختیار داشته باشد. اگر چیزی را نداند محدودیت و محرومیت احساس می‌کند و تلاش می‌کند تا آن چه را نمی‌داند بداند و باز آن چه را می‌داند به اختیار خود درآورد. اگر به انسان بگویند: آن طرف عالم خلقت چنین و چنان است ناراحت می‌شود که چرا نمی‌داند و یا نمی‌تواند به آن جا برود. به همین منظور خداوند محدودیت را از دانایی و توانایی انسان برطرف نموده، همه جا ارقام و اعداد نامتناهی به انسان وعده می‌دهد. از نظر زمان می‌گوید: خالدین فیها ابداً یعنی تا ابد زنده‌اید و زنده خواهید بود و از نظر مکان می‌گوید: و سارعو الی مغفره من ربکم و جنبه عرضها السموات و الارض یعنی به سوی بهشتی سرعت کند که پهنه و وسعت آن برابر وسعت آسمان‌ها و زمین‌هاست و هر چه هست آسمان و زمین است و از نظر ارقام نعمت می‌گوید: انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب یعنی پاداش انسان‌های صابر بی‌حساب است بی‌حساب یعنی نامتناهی و در آیه دیگر می‌فرماید: فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین یعنی در بهشت آن چه بخواهید هست. مناظر زیبا از آن چه می‌خواهید و لذت می‌برید. تمامی

وعده‌هایی که خدا به انسان می‌دهد نامحدود است. پس انسان‌ها مقصدی لازم دارند که وقتی به آن مقصد برسند همه چیز و همه کس را در اختیار داشته باشند و احساس محرومیت نکنند. یک چنین مقصد فراگیر و هدف نامتناهی به جز ذات مقدس خداوند متعال نیست. خدا یک حقیقت نامتناهی است، بی‌نهایت علم و قدرت و حکمت و ثروت و سازندگی ولیکن بندگان وابسته به او افرادی محدود و قابل شمارش هستند.

همه جا در مسائل ریاضی ثابت شده که تقسیم نامتناهی بر متناهی خارج قسمت نامتناهی است. شما فرض کنید میلیاردها میلیارد و یا ارقامی که قدرت شمارش آن از علم و استعداد انسان‌ها خارج است، انسان وجود دارد. این انسان‌ها متناهی هستند گرچه زیاد باشند، اگر میلیارد به توان میلیارد انسان بنشینند و بشمارند اعداد را روی هم بریزند آن را تبدیل به واحد کنند آن چنان که می‌گویند هزار هزار یک میلیون و هزار هزار یک میلیارد، ظرف میلیون‌ها سال میلیون‌ها نفر به شمارش مخلوقات مشغول شوند، باز آخرین عدد در برابر قدرت و علم و صنعت نامتناهی خدا صفر به حساب می‌آید زیرا اعداد هرگز به نامتناهی نمی‌رسند. پس علم و قدرت و ثروت خدا که نامتناهی است بر این انسان‌های متناهی تقسیم می‌شود خارج قسمت نامتناهی می‌گردد یعنی انسان‌های مؤمن گرچه میلیون و میلیاردها باشند در شعاع ولایت و حکومت خدا هر کدام بی‌نهایت اجر و ثواب می‌رسند و هرگز ثروت و نعمت خدا که هر انسانی از آن بی‌نهایت می‌برد کم نمی‌شود. مولا امیرالمؤمنین در تعریف بخشش و بخشایش خدا می‌فرماید: الحمد لله الذی لا یفره المنع و المجمود و لا یکدیه الاعطاء و الوجود یعنی خدایی را ستایش می‌کنم که اگر از بذل و بخشش مضایقه کند بر ثروت و نعمتش افزوده نمی‌شود یا اگر آن چه دارد ببخشد از دارایی او کم نمی‌شود یعنی کم و زیادی در ثروت و نعمت و قدرت خدا مطرح نیست زیرا آن ثروت و نعمت به اعداد قابل شمارش نیست.

پس شرط اول پیدایش وحدت بین انسان‌ها این است که تمامی انسان‌ها خدا را هدف خود قرار دهند و سعی کنند مطلوب و محبوب و وابسته خدا گردند خدا را مقصد خود قرار دهند که هر چه بهتر و زودتر خود را به شهر وجود خدا برسانند. غیر از خدا ثروت و قدرتی پیدا نمی‌شود که بتواند هدف و مقصد انسان‌های نامتناهی باشد. انسان‌ها به هر جا بروند و هر شهر و ولایتی را در نظر بگیرند یا هر حاکم و حکومتی را مقصد خود قرار دهند نمی‌توانند خود را قانع و راضی نمایند که به همه چیز رسیده‌اند، باز هم احساس کمبود می‌کنند زیرا غیر خدا در برابر خدا بیابان زندگی به حساب می‌آید نه

شهر زندگی. مسافری که در بیابان حرکت می‌کنند برای یک ساعت و دو ساعت یا یکی دو شبانه روز می‌توانند در جایی توقف کنند مختصری آب و غذا به دست آورند ولیکن بیابان‌ها و روستاها یک چنان وسعت و گشایشی ندارد که تمامی انسان‌ها را برای همیشه اداره کنند و احتیاجاتشان را برطرف نمایند. تمامی هدف‌ها که همه کس می‌کوشند خود را به هدفشان برسانند مثل بیابان و روستا در اختیار مسافری است ولیکن هدف بزرگی که بی‌نهایت و تا ابد می‌تواند انسان را راهنمایی کند و او را به مقاصد عالی‌ه برساند ذات مقدس خداست. پس وحدت و توحید در صورتی در جامعه بشریت تحقق می‌یابد که همه با هم به سوی خدا حرکت کنند و رضای او را مقصد خود قرار دهند به جز خدا به هر جا بروند خود را و نیز دیگران را به هلاکت می‌اندازند به همین منظور ممکن نیست کفار در مرام کفر خود با یکدیگر متحد شوند زیرا بزرگ‌ترین هدف آنها زندگی دنیاست و زندگی دنیا همان عددی است که بر بی‌نهایت قسمت می‌شود و قهراً خارج قسمت صفر است. ابتدا به خیال آن که این شهر و آن شهر و این مملکت و آن مملکت را بگیرند می‌توانند به زندگی مطلوب و ایده‌آل خود برسند اما به محض این که به هدف دنیایی خود می‌رسند مشاهده می‌کنند که به طمع دریا به سوی سراب رفته‌اند و این نمایش‌های دریایی جز سرابی بیشتر نبوده است. خداوند هم زندگی کفار را به همین کیفیت ترسیم می‌کند در سوره نور می‌فرماید: اعمال کفار به کیفیت سراب در برابر چشم آنها نمایش پیدا می‌کند تلاش می‌کند خود را به آن سرابی که خیال می‌کنند آب است برسانند، وقتی رسیدند خواهند دید که چیزی نیست و حقیقتاً هدف کفار مانند این سراب است. ابتداء این همه پول را خرج و سرمایه‌گذاری می‌کنند توپ و تانک و اسلحه می‌سازند. برای موفقیت با قدرت‌های ضعیف‌تر می‌جنگند وقتی جنگشان به آخر رسید مشاهده می‌کنند هرچه داشته‌اند و دیده‌اند سرابی بیشتر نبوده است مثلاً در جنگ دوم جهانی قدرت‌های بزرگ دنیا که مجهز به علم و ثروت بوده‌اند مخصوصاً آلمان که صنعت و قدرتش در اوج قرار گرفته بود برای حاکمیت جهانی جنگ خود را شروع کرد بعد از پنج شش سال جنگ کشور آلمان و تمامی کارخانه‌ها به تل‌خاکی تبدیل شد. آن همه صنایع و کارخانه‌ها تعطیل شد و آن همه انسان‌های دانشمند و هنرمند کشته شدند و در انتها پیشوای آنها هیتلر خودکشی کرد. پس ابتداء از مسیر قدرت و صنعت، آینده‌ای به صورت دریا در نظرشان نمایش پیدا کرد ولی زمانی که با جنگ حرکت خود را به سوی آن دریا شروع کردند مشاهده کردند که شهر صنعت و تق‌تق کارخانه‌های آنها سرابی بیشتر نبوده همین‌طور عاقبت دنیای آنها و آن چه دارند نابود

می‌شود مخصوصاً با ظهور امام زمان قدرت آنها تا حد صفر و زیر صفر تنزل می‌یابد. خداوند می‌فرماید: و قدمنا الی ما عملو من عمل فجعلناه هباءً منثوراً یعنی قدرت ما بر آنها می‌تازد و هرچه دارند گرد و غبار می‌کند. پس تنها هدفی که قدرت دارد در انسان‌ها وحدت و اتحاد به وجود آورد و همه کس می‌توانند سعادت خود را در آن مقصد و هدف بشناسند ذات مقدس خداست و وحدت بشر بدون هدف توحید یعنی بدون اعتقاد به خدا قابل ظهور نیست.

شرط دوم قدرت حکومت و رهبری، انسان‌ها براساس عدم تناهی فکر و استعداد خود یک قدرت نامتناهی و یک علم نامتناهی لازم دارند یعنی کسی می‌تواند بر آنها حاکمیت پیدا کند و رهبر آنها باشد که در علم و قدرت نامتناهی باشد زیرا انسان‌ها خواهی نخواهی از نظر درخواست‌ها و خواهش و امید و آرزوها و ارتباط با خدا و در خلقت خود اگرچه نامتناهی هستند ولیکن از نظر تأمین احتیاجات و توانایی بر آن چه لازم دارند در حد صفرند چنان که گفته شد فقر ذاتی و وجودی آنها برابر غنای ذاتی و وجودی خداست. تمام انسان‌های تاریخ و دانشمندان گرچه در انتهای تکامل باشند مثل امامان و پیغمبران باز هم به اراده خود قدرت آفریدن قطره آبی یا لقمه غذایی را ندارند. همین الآن در زندگی زمان ما که علم و دانش در اوج خود قرار گرفته و انسان‌ها قدرت سازندگی خود را به مرز اعجاز رسانیده‌اند باز هم همه آنها با هم قطره آبی یا حبه غذایی مثل برنج و گندم و یا برگ گیاهی نمی‌توانند بسازند زیرا حقیقتاً خلقت و صنعت الهی آن قدر عمیق و عجیب است که انسان‌ها تا رسیدن به انتهای آن بی‌نهایت فاصله دارند.

مثلاً ماده که مبداء پیدایش این همه موجودات است چیست و چطور به وجود می‌آید و همین طور ماده که در ذات خود فاقد حیات و حرکت است از کجا و به چه وسیله حیات و حرکت و یا رنگ و زیبایی پیدا می‌کند و یا مسئله روح چگونه و از کجا پیدا می‌شود و چطور در دل موجودی قرار می‌گیرد، آن را زنده می‌کند و چون خارج می‌شود می‌میرد. روی چه حساب و قانون و قاعده‌ای مواد عالم که در ابتدای خلقت یک جور و یکنواختند دارای اثر و خاصیت می‌شوند. یک جا از آنها غذای شیرین ساخته می‌شود و یک جا مزه‌های دیگر. یک جا تند و یک جا کند. نور و روشنایی از کجا می‌آید و چگونه با ماده ترکیب می‌شود اگر از مبداء فکر انسان تا انتهای آفرینش به کیفیت خلقت عالم و آدم خطی بکشیم و فاصله را معین کنیم خطی است نامتناهی و بدون انتها لذا امام پنجم (ع) در یک بیانی فرمودند: سه چیز است که عقل انسان‌ها و عملشان به حقیقت آن نمی‌رسد و لذا قدرتشان هم به

آن نخواهد رسید زیرا همه جا توانایی پا به پای دانایی حرکت می‌کند. توانایی از دانایی بیشتر نیست آن چه را نمی‌دانیم نمی‌توانیم و ممکن است آن چه را هم بدانیم نتوانیم.

اگر بین دانایی و توانایی مقایسه‌ای به وجود آوریم که آیا دانایی و توانایی ملازم و همراه یکدیگرند یا نه خواهیم دید که دانایی از توانایی سبقت دارد. دانایی مثل این است که ما ستاره‌ای را از دور ببینیم، توانایی مثل این است که حرکت کنیم و خود را به آن ستاره برسانیم گرچه ستاره‌ها را فوری می‌بینیم ولیکن توانایی نداریم که خود را به آنها برسانیم امام پنجم می‌فرماید: سه چیز است که انسان‌ها نمی‌دانند تا بتوانند اول: *لن یخرج الاشیاء من العدم الا الله*. دوم: *ولن یخرج الاشیاء الی العدم الا الله* سوم: *ولن یجعل الشیء شیئاً الا الله*. یعنی به جز خدا کسی نمی‌تواند چیزی را از عدم به وجود آورد و بدون مبدأ و منبع چیزی بسازد و ظاهر گرداند و همین طور به جز خدا کسی نمی‌تواند چیزی را به عدم محض برگرداند یعنی کسی نمی‌تواند حقیقت چیزی را آن چنان نابود کند که از آن چیزی باقی نماند و همین طور کسی به جز خدا نمی‌تواند به مواد عالم حیات و حرکت و یا رنگ و رونق بدهد مرده‌ای را زنده کند یا زنده‌ای را بمیراند، ساکنی را متحرک کند یا متحرکی را ساکن نماید. این تغییر ذوات را به عربی *جعل* می‌نامند و در اصطلاح فلسفه *جعل* ماهیت می‌نامند. *جعل* ماهیت یعنی خاصیت دادن به ماده بی‌خاصیت. صنایع انسان‌ها بعد از ساخت و سازندگی خدا شروع می‌شود. خداوند ابتدا ماده و مصالح ساخت اشیا را می‌سازد مثلاً آب و خاک می‌سازد، مواد غذایی یا دوائی می‌سازد و انسان‌ها از آن چه خدا ساخته است استفاده می‌کنند. آیا انسان‌ها قدرت دارند از مواد عالم آب و هوا بسازند یا نور و حرارت و چیزهای دیگر پس انسان‌ها از نظر توانایی در حد صفرند و از نظر احتیاج به آن چه ساخته و می‌سازد احتیاج دارند. بنابر این احتیاج به یک قدرت مطلقه‌ای دارند که قدرتش برابر علمش نامتناهی است. آن چه می‌داند می‌تواند و آن چه می‌تواند می‌داند. فقط خداست که تا ابد می‌تواند سلطان انسان‌ها و ولیّ و رهبرشان باشد و آنها را به آن چه می‌دانند و می‌خواهند برساند.

اگر توانستید دینی یا مرامی یا خدایی پیدا کنید که مانند دین اسلام و خدای عالم باشد، خدایی که اسلام و قرآن را به وجود آورده و می‌تواند انسان‌ها را به این بی‌نهایت ثروت و نعمت و قدرت برساند و در این جهان پر از تفرقه انسان‌ها را متحد نماید و وحدت جهانی به وجود آورد که همان مسئله توحید است. خداوند از نظر علم و قدرت و وجود نامتناهی است.

نامتناهی از نظر وجود یعنی فوق مکان، مکان‌ها هرچند بزرگ باشند متناهی هستند ولیکن خدا فوق

مکان ها و محیط به مکان هاست. همین طور از نظر زمان، زمان ها گرچه از ابتدای خلقت تا انتهای خلقت باشد میلیاردها میلیارد سال باشد، بازهم متناهی است ولیکن وجود خدا از نظر زمان ابدی و ازلی یعنی نامتناهی است. وجود خدا از نظر زمان نه خلاء داخلی دارد که بگوییم در ذات خود و وجود خود کم و کسری دارد مثل انسان ها که علمشان ناقص است و کامل می شود یا قدرشان ناقص است و هم چنین نه خلاء خارجی دارد چنان که جایی باشد که خدا آن جا نباشد و وجودش به آخر برسد مثل فضای نور خورشید. می توانیم آن قدر از خورشید دور شویم که اگر قابل رؤیت باشد از ستاره هم کوچک تر شود در آن جا می گوییم نور خورشید به آخر رسیده ولی برای خدا امکان ندارد که آخری برای وجودش پیدا کند ولیکن همین خدایی که در وجود و علم و قدرت و مکان و زمان نامتناهی است برای تربیت و حکومت بر انسان ها واسطه لازم دارد زیرا این وجود نامتناهی متمنع است که شکل و قیافه بگیرد قد و بالایی و هیولایی به خود بدهد و در برابر انسان بایستد مثل صورت هایی که در عالم خواب می بینیم، صورت های جسمی نیست مثل جسمی که در بیداری داریم و می توانیم آن را بغل بگیریم بلکه یک صورت هیولایی است مانند فیلم در نوار البته باز هم عکس و فیلم روی کاغذ یا نوار جسم است ولی صورت عالم خواب نه جسم است و نه هم در جسم ظاهر می گردد بلکه هیولایی از نور است یا از جنس فرشته که خدا به آن صورت می دهد و ما خیال می کنیم مادر و پدر یا یک انسانی را در خواب دیده ایم. برای خدا ممکن نیست که یک چنان صورتی به خود بگیرد و برابر انسان ظاهر گردد و از طرفی برای آن که انسان را تعلیم دهد و تربیت کند بین معلم و متعلم و یا استاد و شاگرد مواجهه و مخاطبه لازم است یعنی شاگرد باید استاد را ببیند و استاد شاگرد را و استاد علم خود را به شاگرد منتقل کند و نظر به این که خداوند تبارک و تعالی صورت نمی گیرد تا رؤیت شود لازم است کسی یا چیزی را شکل و صورت بدهد و به وسیله همان قیافه ای که می سازد به انسان ها علم بیاموزد. به همین مناسبت وقتی که خدا بخواهد انسان را از حادثه ای آگاه کند یا علم به او تعلیم دهد صورتی به شکل پدر و مادر او به شکل کسی که او را می شناسد و با او مأنوس است در عالم خواب می سازد و به وسیله همان هیولا یا صورت، انسان را آموزش می دهد. پیغمبران هم به همین کیفیت آموزش می بینند. دلیل این که این صورت های عالم خواب جسم نیستند و قیافه و صورتی از جنس نورند این است که وقتی ما پدر و مادر خود را در خواب می بینیم و با آنها حرف می زنیم خود آنها خبر ندارند که با ما حرف زده اند با این که ما آنها را در خواب دیده ایم یا اگر کسی را در کوچه بینیم و با او

حرف بزنییم و از او چیزی یاد بگیریم هم او خبر دارد که با ما حرف زده است و هم ما. ولیکن اگر همان آدم را در خواب ببینیم و با او حرف بزنییم ما خبر داریم که با او حرف زده ایم ولی او نه.

او یک هیولایی است که در عالم خواب بوده و خداوند برابر چشم روحی ما در عالم خواب ساخته و به وسیله او با ما حرف می زند. گوینده خداست و آن صورت هم مثل صورت رادیو و تلویزیون می باشد خداوند از این راه و به این کیفیت ابتدا انسان هایی را تعلیم می دهد و آنها را به علم و قدرت کامل می رساند بعد آنها را مأمور می کند تا علم و دانش خود را به انسان ها بیاموزند و سطح فکر جامعه را بالا ببرند و همین طور خداوند در حکومت کردن هم واسطه لازم دارد زیرا حکومت به معنای این است که انسان ها رهبر و سلطانی داشته باشند به او مراجعه کنند و حوایج خود را از او بخواهند، از او اطاعت کنند و اجر و ثواب اطاعتشان را از او بگیرند. پس باید بین انسان ها و رهبر آن جا یا سلطان و حاکم آنها یک چنین مواجهه و رویارویی وجود داشته باشد مثل کودک و پدر و مادر کودک از پدر و مادر خود که آنها را می بینند کمک می خواهند و پدر و مادر هم به آنها کمک می کنند ولی چون ذات مقدس خدا قابل رؤیت نیست برای این که خداوند بتواند فیض حکومتی خود را به بندگانش برساند نیکان را به زندگی بهشتی برساند و بدان را کیفر و مجازات کند لازم است بین خود و آنها انسانی را که از جنس مردم است و او را تربیت نموده و به کمال علم و قدرت رسانیده واسطه قرار دهد، فیوضات و برکات مادی و معنوی خود را به انسان ها برساند. این انسان واسطه از یک طرف متناسب با علم و قدرت خداست و از طرف دیگر متناسب با بندگان خدا یعنی باید انسان کامل باشد تا فیض خدا را کامل بگیرد و به بندگانش برساند. خداوند در علم و حکمت مثل یک اقیانوس است و کسانی که فیض خدا را به مردم می رسانند مثل لوله های آبی هستند که به اقیانوس متصلند، گرچه اقیانوس بی نهایت آب حیات است ولیکن لوله های یک اینچ و ده اینچ یا بیشتر و کمتر برابر ظرفیت خود آب دریاها را به خشکی ها می رسانند لذا نمی توانند صحراها و بیابان ها را کاملاً آبیاری کنند. برای اشباع و آبیاری تمامی بیابان ها و برای این که فیض بی نهایت خدا به بندگان خدا برسد. انسان هایی نامتناهی لازم است که علم و قدرتشان در حد کمال باشد و انسان هایی که به این کیفیت شناخته شده اند یعنی علم کامل خدا را به صورت قرآن و روایات در اختیار مردم گذاشته و نیز می توانند در حکومت خدا برکات و جودی خداوند را که به نام بهشت شناخته شده به بندگان او برسانند، همین چهارده نفر معصومند که آخرین آنها امام زمان زنده است و روزی که زندگی مردم به بن بست برسد و انسان ها

مستأصل شوند ظاهر می‌گردد و حکومت جهانی خود را تشکیل می‌دهد. او بی‌نهایت علم و قدرت و سازندگی است و می‌تواند تمامی افراد بشر را از اولین نفر تا آخرین نفر اداره کند و به ثمر برساند لذا در حکومت او مردگان هم زنده می‌شوند و به زندگی بهشتی خود می‌رسند وقتی که امام زمان ظاهر می‌شود زندگی به شکل دنیایی خاتمه می‌یابد و به شکل آخرتی چنان که وعده داده شده جریان پیدا می‌کند. تمامی انسان‌های تاریخ زنده می‌شوند و به ثواب و عقاب اعمال خود می‌رسند در آن موقع وحدت بشری و جهانی پیدا می‌شود، همه در دین خدا قرار می‌گیرند. دین واحد حکومت واحد فرهنگ و تعلیمات واحد که همان تعلیمات خداست دایر می‌گردد. به همین منظور خداوند خبر می‌دهد که روز قیامت روز پیدایش وحدت جهانی و رفع اختلاف است. اگر آن وحدت جهانی در این زندگی دنیا به وسیله دانشمندان یا پادشاهان قابل وقوع بود، خدا یک نفر از آنها را مأمور می‌کرد تا حکومت جهانی تشکیل دهد و همه انسان‌ها را در راه اطاعت و بندگی خدا متحد کند. انسانی که قدرت دارد یک چنین مأموریتی را اجرا کند انسانی است که در آن جهات سه‌گانه علم و حکمت و قدرت و تسلط و ثروت و برکت نامتناهی باشد. مثلاً همین‌الآن که در ایران حکومت اسلامی به وسیله علما و دانشمندان به وجود آمده حکومتی صد درصد دینی مجهز به علم و حکمت و حرف حساب و حجت و احتجاج، این حکومت می‌تواند بطلان تمام ادیان باطل و حقانیت دین شیعه را اثبات کند و از طریق حق‌گویی و حرف حساب در نظر تمامی اهل عالم ثابت کند که دین اسلام به رهبری چهارده معصوم دین حق است ولیکن ادیان دیگر باطل هستند و حجت و حرف حسابی ندارند و نمی‌توانند حقانیت دین خود را به کرسی علم و دانش بنشانند و تمامی علما و دانشمندان را ملزم به اطاعت و اجابت خود نمایند زیرا ادیانی هستند که به هوا و هوس مردم به وجود آمده‌اند اما ایران و علمای ایران یک چنین قدرت محیطی ندارند که بتواند خود را بر تمامی اهل زمین مسلط نمایند و اگر هم اهل علم بپذیرند، یک چنین ثروت و برکتی ندارند که تمامی اهل عالم را اداره کند و نظر به این که احاطه دانایی و توانایی وجود ندارد این همه مفاسد و خراب‌کاری‌ها و خلاف عدل و عدالت‌ها در مملکت واقع می‌شود و قابل جلوگیری و پیشگیری نیست. یکی از خصایص وجودی امام‌های معصوم این است که علمشان محیط به ظاهر و باطن هر کسی و چیزی است. عالم به زبان و صدای حیواناتند و عالم به تمامی زبان‌ها که انسان‌ها با آن تکلم می‌کنند، چیزی از نظر آنها مخفی و پنهان نمی‌ماند.

خداوند در زندگی انسان‌ها یک نمونه تاریخی از نوع حکومت امام‌ها به وجود آورد تا انسان‌ها با

مطالعه آن بفهمند و بدانند که حکومت خدا یا امام های معصوم چگونه و چطور است. این نمونه حضرت سلیمان بود، او بر نیات و باطن مردم آگاهی داشت. اگر انسانی در مملکتش اراده می کرد بر همسایه اش ستم کند یا مالی از کسی بدزد یا دروغ بگوید، فوری مأمور سلیمان به سراغش می رفت و بدون شاهد و بینه و بدون پرونده و سابقه او را دستگیری می کرد و زندانی می نمود و اگر آن شخص منکر واقعیت می شد مشخصات نیت او را می گفت. لذا بدون مأمورین انتظامات و بدون دادگستری و محاکمه تمام مملکت منظم و مرتب بود تا جایی که حیوانات هم نمی توانستند بر یکدیگر بتازند و یک حیوان قوی حیوان ضعیف را صید کند. دیگر این که خدا نیروی باد و طوفان را مهار نموده و در اختیار سلیمان گذاشته بود. همان طور که طوفان پر کاهی را برمی دارد و بدون تصادف از جایی به جای دیگر می برد، بساط سلیمان را که خودش و عده زیادی روی آن نشسته بودند را از این شهر به آن شهر انتقال می داد بدون این که تزلزلی یا موج و لرزشی در آن ایجاد شود. خداوند تعریف می کند و می فرماید: تجری بامرہ رحاء حیث اصاب یعنی آن بساط آرام و بدون لرزش به امر خدا جمعیت را از شهری به شهر دیگر انتقال می داد. صبح تا ظهر به اندازه یک ماه و عصر تا شب هم به اندازه یک ماه مسافت را می پیمود لذا سلیمان با این قدرتی که داشت توانست تمامی انسان های وحشی بیابانی یا روستایی متجاوز را که کارشان قتل و غارت گری بود، در پناه حکومت خود جمع کند و آنها را به کارهای کشاورزی و دام داری و صید ماهی و جواهرات از دریا وادار کند.

یک نفر سلطان بدون مأمور توانست انسان های وحشی متجاوز و فاقد تمدن را مهار کند و آن چنان آنها را در نظام مملکتی قرار دهد که اگر هم از گرسنگی مشرف به مرگ شدند جرأت نیت تجاوز را نداشتند. آخرین نمونه این انسان ها مغول ها بودند که به ایران تاختند و زن و مرد را کشتند. سلیمان با قدرت الهی خود همه این انسان ها را مهار کرد تا جایی که می گویند یک روز خواست از لشکر خود سان ببیند، لشکریان را در میدانی به نمایش درآورد تا ببیند، چند نفر هستند و تماشا کند که یک چنان لشکریانی دارد خودش بالای کوهی یا پشت بامی به عصایش تکیه داده بود و جن و انس رعیت و لشکر خود را در آن میدان حاضر کرده بود. در این موقع که آنها منظم و مرتب و آماده در میدان به صف های منظم ایستاده بود و سلیمان تکیه به عصا داده آنها را نظاره می کرد، خداوند سلیمان را قبض روح کرد و او در حالی که متکی به عصایش بود از دنیا رفت ولیکن جمعیت همان طور شبانه روز در صف های مرتب ایستاده بودند و نمی دانستند که سلیمان از دنیا رفته است. می ترسیدند کمی بنشینند

یا از خستگی به این طرف و آن طرف انتقال پیدا کنند تا عاقبت خداوند موریانه‌ای را وادار کرد که عصای سلیمان را بچود تا بر زمین بیفتد و مردم بدانند سلیمان از دنیا رفته و از قید و بند صف آرای می‌رها شوند. موریانه عصای سلیمان را جوید و او روی زمین افتاد.

از این رو حشمت سلیمان بن داوود در دنیا شهرت پیدا کرد زیرا هیچ سلطانی به آن اقتدار پیدا نشده بود. وقتی برای سلطانی در عالم فرمانی می‌نوشت فوری آن سلطان بدون جنگ و نزاع تسلیم می‌شد و با سلیمان بیعت می‌کرد مثل بلقیس ملکه صبا که با لشکریانش آمد و تسلیم شد.

خداوند یک چنین نمونه‌ای از قدرت و سلطنت در تاریخ به وجود آورد تا اهل عالم بدانند قدرت الهی یا قدرت پیغمبران چگونه است. امام زمان و ائمه دیگر در حکومت خود چندین برابر سلیمان قدرت و عظمت دارند لذا تمامی افراد بشر از هبوط آدم تا روز قیام امام زمان در حکومت آن حضرت جمع می‌شوند و زندگی آخرت دایر می‌شود و به حسابشان رسیدگی می‌گردد.

ممکن است بگویید که یک نفر انسان یا چند نفر دیگر گرچه مجهز به علم نامتناهی و قدرت نامتناهی باشند چگونه می‌توانند میلیون‌ها انسان را در روی کره زمین اداره کنند شاید در یک آن، چندین میلیون نفر به رقمی از ارقام مالی و مادی یا علم و دانش احتیاج داشته باشند به ناگاه در یک ساعت یا ربع ساعت زمانی چندین میلیون سؤال و جواب در انسان‌ها پیدا می‌شود که از حیطة قدرت یک نفر انسان خارج است که بتواند چندین میلیون سؤال را در یک ساعت و یک آن جواب دهد و هر یک از آنها را به آن چه احتیاج دارند برساند زیرا ثابت شده است که انسان‌ها در یک آن زمانی در یک دقیقه یا یک ربع ساعت تنها یک واحد کار می‌توانند انجام دهند. اگر صد نفر سؤالاتی داشته باشند هر کدام مسئله جداگانه یا خواهش جداگانه مادی یا معنوی که جواب هر یک ربع ساعتی طول می‌کشد. چطور یک جواب گو می‌تواند این سؤال‌ها را در یک آن جواب دهد. برآوردن حاجت صدها هزار نفر در یک ساعت مساوی با برآوردن حاجت یک نفر در یک زمان و ساعت به وسیله انسانی که در یک آن یک واحد کار انجام می‌دهد ممکن نیست. فقط خداست که میلیون‌ها یا میلیاردها واحد کارهایی را که هر کدام یک ساعت زمانی لازم دارد در یک آن انجام می‌دهد. خداوند خود را تعریف می‌کند می‌فرماید: لا یسغله شأن عن شأن یعنی اشتغال به کاری یا جواب سؤالی خدا را از اشتغال به کار دیگر باز نمی‌دارد. خواهی نخواهی انسان‌ها نمی‌توانند انقلاب ذاتی و وجودی پیدا کنند و ذات یک واحدی آنها که ذات انسان است تبدیل به ذات خدا گردد.

قبلاً ثابت شده است که تبدیل ذوات به یکدیگر محال و ممتنع است. نه ذات خلق خدا تغییر جنسیت می‌دهد و تبدیل به ذات خدا می‌شود نه هم ذات خدا تغییر جنسیت می‌دهد و تبدیل به ذات خلق می‌گردد. به طور کلی طبیعت و موجودی از موجودات دیگر مستقل است. آثار وجودی بین آنها مبادله می‌شود مثلاً کره ماه روی خورشید تأثیر می‌گذارد یا کره خورشید روی ماه ولیکن تغییر ذوات که بگوئیم ماه جنسیت خود را رها کند و تبدیل به جنسیت خورشید شود یا برعکس ممکن نیست. منظور از تبدیل و تغییر جنسیت این است که مثلاً هستی یک انسان تبدیل به هستی انسان دیگر شود یعنی انسان هستی خود را رها کند و نابود گردد تا هستی دیگر جایش را بگیرد و او شود. اگر من بخواهم شما شوم و شما من شوید پس باید من موجودیت خود را رها کنم نابود شوم تا موجودیت شما را پیدا کنم و شما هم موجودیت خود را رها کنید نابود شوید و موجودیت من را پیدا کنید و این محال است. البته من می‌توانم صفات شما یا هنر و علم و دانش شما را پیدا کنم و آن چه را شما می‌دانید من هم بدانم و هم چنین شما ولیکن این تغییر جنسیت یا تبدیل دو فرد به یکدیگر نیست وقتی من نابود شوم وجود ندارم که شما باشم و شما هم که نابود شوید وجود ندارید که من باشد. مخصوصاً اگر این تبدیل تبدیل جنسیت مخلوق به جنسیت خالق باشد. خداوند در جنسیت ذاتی خود یک حقیقت نامتناهی است قابل تغییر و قابل تجزیه و تبعیض و قابل تبدیل جنسیت خود به جنسیت دیگر نیست ولیکن جنسیت مخلوقات یک جنسیت ترکیبی است یعنی انسان‌ها از دو اصل ماده و روح ترکیب شده و تبدیل به انسان شده‌اند و در حالی که به صورت یک انسان درآمده‌اند قابل تجزیه و تبعیضند صفات روحی و جسمی آنها کم و زیاد می‌شود ولیکن جنسیت خدا این طور نیست او یک حقیقت مجرد نامتناهی است، جزئی از وجود او مثل کل وجودش است و کل وجود او مثل جزء وجودش خدا در ارتباط با یک مورچه و حشره چنان است که گویی ارتباط به ساخت کوهی یا کره‌ای از کرات عالم دارد یک ذره اتمی در برابر خدا آن قدر وانمود است و برای خدا مکشوف است که چشمه خورشید ما انسان‌ها اشیاء بزرگ تر و نورانی تر را از اشیاء کوچک تر و تاریک تر بهتر می‌بینیم و بهتر می‌توانیم در آن چه بزرگ تر است تصرف کنیم و شاید حشرات ذره بینی یا ذرات اولیه عالم خلقت آن قدر کوچک باشد که برای انسان قابل رؤیت نباشد ولیکن خدا چنین نیست او در تاریکی مطلق که ذره‌ای یا سایه‌ای نور و روشنایی در آن جا نیست، آن چنان می‌بیند و می‌داند که چیزی را در چشمه خورشید می‌بیند و می‌داند برای تعریف این قدرت کشف و بینایی می‌فرماید: شما را در ظلمات سه گانه آفریدم

و توانستم بیافرینم یعنی مثلاً شب تاریک اتاق تاریک و رحم تاریک در آن تاریکی مطلق مغز انسان را با اعصابی که از موباریک تر است می‌سازد و مهندسی می‌کند. ممکن نیست ذات خالق به این کیفیت تبدیل به ذات خلق گردد و قدرت و توانایی خود را از دست بدهد پس چطور ممکن است یک نفر انسان چنان احاطه وجودی بر میلیاردها میلیارد انسان پیدا کند و میلیون‌ها حاجت حاجتمند یا پاسخ‌پریش‌گران را که هر کدام ربع ساعتی وقت لازم دارد بدهد. جواب این است که اولاً انسان‌های کامل مجهز به علم و قدرت الهی می‌شوند ذاتشان و وجودشان انسان است ولیکن صفات و هنرشان صفات الهی و هنر الهی می‌باشد. همان‌طور که هر انسانی توانسته اطلاعات مختصری پیدا کند و بر چیزهای جزئی آگاهی پیدا کند می‌تواند اطلاعات بیشتری هم به دست آورد. علم و قدرت انسان قابل گسترش است و دیگر این که آن‌جا که میلیون‌ها نفر خواهش و سؤالات خود را در برابر یک نفر مثل امام زمان مطرح می‌کنند. فوری یک نفر انسان برابر همان میلیون‌ها نفر قابل رؤیت می‌شود تقریباً مثل صورت‌هایی که در تلویزیون قابل رؤیت است گوینده یک نفر است. در یک‌جا سخن می‌گوید ولیکن در ارتباط با هر انسانی چنان نمایش پیدا می‌کند که گویی یک نفر تبدیل به میلیاردها نفر شده است. انسان‌های کامل آخرتی بدون رادیو و تلویزیون برابر هر انسانی دیده می‌شوند وقتی امام زمان ظاهر می‌شود و سخنرانی می‌کند هر انسانی در هر جا که باشد او را در برابر خود می‌بیند و سخنان او را به زبان خود می‌شنود زیرا خدا با او هم‌کاری می‌کند، صورت او را برابر هر انسانی ظاهر می‌کند و از زبان او با هر انسانی سخن می‌گوید در نتیجه هر کس در هر جا هست می‌تواند ادعا کند که امام رو به رویش ایستاده و جواب سؤالش را پاسخ گفته و دیگر این که انسان‌ها در حکومت امام زمان در یک نظام عجیبی قرار می‌گیرند و از طریق واسطه‌ها به امام زمان مربوط می‌شوند و سؤالات خود را مطرح می‌کنند و جواب می‌گیرند. امام خود به تمامی انسان‌ها ارتباط پیدا نمی‌کند. انسانی که در درجه بعد از امام است و مثل امام در وسعت و قدرت نیست بلکه چند درجه پایین‌تر است. بین انسان‌های بعد از خود و امام واسطه می‌شود گاهی یک نفر بین هزار نفر واسطه می‌شود باز بین آن هزار نفر هر کدام درجه‌اش بالاتر است واسطه بین نفرات بعد و نفرات بالاتر می‌شود. به همین کیفیت مثل این چراغ برق‌ها یا صنایع برقی که هر کدام از رشته سیمی به مرکز تولید برق مربوط می‌شوند و از آن مرکز نیرو و روشنایی می‌گیرند انسان‌ها به این کیفیت در نظام کامل قرار می‌گیرند مثل درخت کاج یا سروی که به شکل مخروط به آسمان سر می‌کشد در نوک این درخت یکی دو برگ یا

شاخه بیشتر نیست و از نوک درخت به پایین برگ ها و شاخه‌ها کثرت پیدا می‌کند. برگ های کوچک تر و پایین تر به برگ ها و شاخه‌های بالاتر متصلند و تمامی برگ ها عاقبت به تنه درخت و ریشه آن مربوط می‌شوند و آب و غذای خود را از طریق واسطه‌ها می‌گیرند. انسان ها به این ترتیب به امام زمان و از طریق او به ذات مقدس خدا مربوط می‌شوند و هر کسی که در رأس جمعیتی قرار گیرد صد نفر یا هزار نفر وابسته به خود پیدا کند مجهز به علم و دانشی که نفرات بعد از او دارند یا احتیاجات آنها می‌گردد و می‌تواند در آن واحد همه آنها را اداره کند خداوند در قرآن می‌فرماید: یوم نأتی کل اناس بامامهم یعنی روزی که هر قوم و جمعیتی را به وسیله پیشوایی که در دنیا داشته‌اند به امام زمان یا خدا مربوط می‌کنیم و انسان ها از طریق واسطه‌ها به یکدیگر و در انتها به امام زمان مربوط می‌شوند. نه این که هر انسانی خودش تنها و مستقل بدون واسطه به امام زمان و خدا مربوط شوند در نتیجه این ارتباطات انسان ها از وضع کثرت به وحدت مربوط می‌شوند. هزاران نفر به یک نفر و باز هزاران نفر مثل آن یکی به نفر دیگر به همین کیفیت انسان ها مثل نهری از مقام بالاتر فیض و برکت می‌گیرند و به افراد بعد از خود می‌رسانند و کوچک ترین تراجمی پیدا نمی‌شود. ارزاق هم در آخرت مثل علم و حکمت است یعنی هر کسی آن چه می‌خواهد و لازم دارد به محض خواهش در همان جا که هست برایش خلق می‌شود به این ترتیب انسان ها در نظام عجیب جهانی و زمانی و فضایی قرار می‌گیرند و برای هیچ کس در فیض رسانی و فیض گیری وقفه‌ای پیدا نمی‌شود و برای کسی حیرت و سرگردانی به وجود نمی‌آید.

در خاتمه بحث لازم است بدانیم که انسان چه کند و چطور زندگی کند و از چه راه و به چه کیفیت بداند و بخواند تا چنان شود که مطلوب خدا و خلق خدا و اولیاء خدا باشد. از متون بحث های گذشته مسلم شد که برای رسیدن به این هدف انسان باید به سرمایه ای مجهز باشد تا هر کس او را چنان ببیند که می‌خواهد و او هر کس را چنان ببیند که می‌خواهد و در جهات سه گانه بالا یعنی مطلوب خدا و خلق خدا، و اولیاء خدا شدن نقصی نداشته باشد. بدیهی است که انسان روزی که از مادر متولد می‌شود در مقایسه با نعمت ها و سرمایه‌های سه گانه بالا در حد صفر است. اگر چنان که هست خود خدا و خلق خدا را بشناسد خواهد دید که مطلوب خود نیست خود را نمی‌شناسد که احساس می‌کند یک موجود ناقص است فاقد علم و قدرت می‌باشد، به همین کیفیت مطلوب خدا و خلق هم نیست زیرا هر کسی هر چیزی را کامل می‌خواهد. موجود ناقص در هیچ بازاری مشتری پیدا نمی‌کند و همه چیز و

مخصوصاً انسان باید در حد کمال باشد.

در این جا لازم است بدانیم این کمالات مطلق در جهات سه گانه بالا از چه راهی چگونه به چه کیفیت و برطبق چه شرایطی قابل ظهور است. چه کسی می تواند ما را چنان بسازد که مطلوب خود خدا و خلق باشیم، خدا ما را چنان ببیند که می خواهد، خلق هم ما را چنان ببیند که می خواهند، من هم خود را چنان ببینم که می خواهم. مشاهده می کنیم مولا (ع) در بعضی خواهش هایی که با خدای خود دارد عرضه می دارد: اللهم انت کما احب فاجعلنی کما تحب یعنی پروردگارا، تو چنان خدایی هستی که من دوست دارم در خدایی و ربوبیت خود و محبت خود به بندگانت و هدفی که از خلقت عالم و آدم داری هیچ نقصی نداری، در کمال مطلق هستی یا در مطلق کمال لیکن از خود خبر ندارم که آیا چنان هستم که مطلوب تو باشم و در برابر تو عیبی و نقصی نداشته باشم. آیا چنان هستم که مطلوب خود باشم و ببینم و بدانم به کمال مطلق رسیده ام، عیب و نقصی ندارم تا در نتیجه مطلوب خلق خدا هم باشم. از تو خواهش می کنم پروردگارا، مولای من، تو مرا چنان بساز که خود می خواهی یا چنان بساز که من خود را می خواهم و در وجود خود عیب و نقصی نداشته باشم.

این ساخت کامل و صنعت کامل وجود خود را به خدایش واگذار می کند می گوید: پروردگارا، من یک چنان علم و قدرتی ندارم که خود را چنان بسازم که محبوب و مطلوب تو باشم ولی تو چنان علم و قدرتی داری، پس خود را به تو می سپارم و ماشین وجود خود را به کارگاه تعمیرات تو می آورم. تو مرا چنان بساز که می خواهی، چنان بساز که مطلوب و محبوب تو باشم و حتماً می دانم اگر چنان بودم که مطلوب و محبوب تو بودم چنانم که مطلوب و محبوب خود یا بندگانت می باشم. در نتیجه ساخت روحی فکری و علمی و ایمانی خود را به خدا واگذار می کند و می گوید: من به جز این که خود را به تو تفویض کنم و موجودیت خود را به تو واگذار کنم سرمایه ای ندارم.

در این رابطه مشاهده می کنیم بزرگ ترین سرمایه ای که ائمه اطهار را به این مقامات می رساند، این است که خود را به خدا واگذار می کنند و از خود برای ساخت خود اراده و شعوری به کار نمی برند. با رأی خود برای خود نقشه ای طرح و تصویب نمی کنند. می گویند: ما فقط یک چیز را می دانیم که درست است و آن این که خود را به خدای خود واگذار کنیم و اراده خود را در اراده خدا مستهلک گردانیم. آیا آن جا که خدا ما را در رحم مادر می ساخت و هندسه وجودی ما را طرح می کرد ما می توانستیم در آن جا رأی به کار ببریم و نقشه ساخت خود را به خدا بدهیم یا برای خدا تکلیفی

معین کنیم که ای خدا چشم و گوش مرا و عقل و هوش مرا چنین و چنان بساز تا بهتر و زیباتر باشم. ما انسان ها و هر مخلوق دیگری در ساخت ابتدایی خود کوچک ترین نقشی نداریم. ساخت وجودی و هندسه خلقت ما صد در صد به دست خدا و اراده اوست و اکنون که با بدن سالم و ساخت سالم به دنیا آمده ایم مشاهده می کنیم که از نظر ساخت روحی و فکری و علم و ایمان و عقل و اخلاق در حد صفر هستیم. اگر در همین وضعیت روز تولد بمانیم و تغییراتی در ما به وجود نیاید به عقل و ایمان نرسیم قطعه گوشت و خونی بیشتر نیستیم که باید طعمه لاشخوران و درندگان باشیم و الا بار سنگینی به دوش خود یا پدر و مادر خود هستیم. سپس همان طور که در رحم سرمایه ای به جز تسلیم نداشتیم و تمامی مقدرات ما به دست خدا بود، در این عالم هم به همان کیفیت باید راه و رمز تکامل خود را بشناسیم و بدانیم که بهترین راه موفقیت این است که خود را به دامن خدای خود رها سازیم و تسلیم اراده خدا باشیم به رأی و فکر خود در کاری مداخله نکنیم مقدرات خود را به خدا واگذار کنیم در اطاعت و بندگی خالص و مخلص باشیم و بگوییم: خدایا، ما به جز این که به این طریق در راه اطاعت و بندگی تو قیام و قعود داشته باشیم، بیایم و برویم چیزی نمی دانیم. ای خدا، تو ما را چنان که می خواهی و می دانی و دوست داری تربیت کن و نقایص وجودی ما را برطرف کن. بهترین راه و رمز یک چنان موفقیتی که ما چنان باشیم که خدا می خواهد خلوص و اخلاص در زندگی است. خالصانه و مخلصانه بدون این که هدفی جز جلب رضای خدا داشته باشیم وظایف خود را انجام دهیم و به کم و زیادی ها و نقص و کمال ها و چگونگی و چطورها کاری نداشته باشیم. خود را در کاروانی قرار دهیم که به سوی خدا حرکت می کند و قائد این کاروان خداست. یک چنین بی هدفی را که جز خدا چیزی نمی خواهیم و نمی گوییم، اخلاص می گویند.

خداوند مخلصین را در کتاب خود معرفی می کند، اگر در هدف خود خالص و مخلص باشیم رد و ایرادی بر مقدرات خود نداشته باشیم و در عین حال وظایف محوله به خود را انجام دهیم خدا ما را چنان می پروراند که آن سه نوع سرمایه بزرگ یعنی محبوبیت برای خود خدا و خلق خدا را به دست آوریم از خدا توفیق یک چنین گرایش و نیایشی را مطالبه می کنیم و می خواهیم که راز و رمز آن را به ما یاد دهد و ما را چنان بسازد که او می خواهد نه چنان که ما می خواهیم.

الحمد لله اولاً و آخراً و انا العبد - محمد علی صالح غفاری